



پیران طریقت
از: دکتر جواد نوربخش



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



پیران طریقت

129804

چاپ اول

نام ناشر : خانقاہ نعمت الہی

نشانی ناشر : میدان حنیف نژاد - خیابان بلور سازی - کوچہ خانقاہ

تعداد چاپ ۳۰۰۰ جلد

شمارہ ۸۸

متون عرفانی ۶۴

حق چاپ محفوظ

بہا ۱۴۰ ریال



انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی

۸۸

پیران طریقت

از



دکتر جواد نوربخش

تهران - اسفند ماه ۱۳۵۸

چاپخانه فردوسی « شرکت سهامی خاص »

بسمه تعالی و تقدس

سالها بود بعضی از اخوان از فقیرمی خواستند دفتری متضمن شرح حال پیران طریقت نعمت‌اللهی را تهیه و در دسترس آنان قرار دهم . اینک توفیق رفیق آمد که خلاصه‌ای از زندگی و آثار اقطاب سلسله را برای آگاهی درویشان آماده و منتشر سازم .

تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

دکتر جواد نوربخش

هو

در ابتدا اسامی اقطاب سلسله را که به نظم در آورده‌ام می‌نگارم سپس
به شرح مختصر زندگی هر يك از آنها می‌پردازم .

خیز و بزین مطرب جان سازدل	تا به نوا ساز کنم راز دل
پرده پندار به هم برزنم	خیمه به سر منزل دلبر زنم
سلسله عشق در آرم به نظم	رشته عشاق بر آرم به نظم
جان همه را چونکه یکی پیش نیست	نغمه ما هم عدد اندیش نیست
زان که به هر دور به شکلی عیان	گشته و افروخته در قلب و جان
لیک ظهورش به مظاهر بود	گرچه یکی در همه ظاهر بود
مرشد ما حضرت مونسعلی	قطب زمان بود و ولی علی
نام عزیزش شده عبدالحسین	رسم و ره بندگیش زیب وزین
رادمنش پاک روان نیک خوی	مرشد صاحب نفس و راست گوی
مجتهد خیل مناجاتیان	معتمد جمع خراباتیان
مرشد او حضرت صادقعلی	راستیش شاهد روشندلی
شهره در آفاق بنام اجاق	ز آنکه به مردانگیش بود طاق
رسم بزرگیش چو آماده بود	با فقرا همدم و افتاده بود
مرشد او بود وفا شاه راد	دادگر و فاضل و نیکو نهاد
طالب حق بود و طرفدار حق	عاشق حق بود و هوادار حق

بود علی نامش و پیوسته او
 مرشد او بود منور علی
 چونکه برون از ستم و کید بود
 مرشد او حضرت رحمتعلی
 هرچه بزرگی است در او جمع بود
 فقر از و قوت و نیرو گرفت
 شیفته جذبه او خاص و عام
 مرشد او مستعلی غرق حال
 پیر جهان دیده روشن ضمیر
 زنده از و نام کهان و مهان
 گرچه ز مردم دل او بود سرد
 مرشد او عارف آگاه بود
 عالم اقوال شریعت همه
 کامل و بیرون ز کم و کاستی
 بود به جان شاهد اطوار دل
 مرشد او بود حسین علی
 جامع معقول و منقول بود
 مرشد او نورعلیشاه ما
 مست می لم یزلی جان او
 جلوه او غارت دلها نمود
 مرشد او باقی بالله بود
 بسته ز غیرت دهن از قیل و قال
 نیک روش بود و نکو خلق و خو
 آنکه دلش یافت ز حق صیقلی
 عادل و وارسته ز هر قید بود
 خلق بدو بسته دل از کاملی
 جمله چو پروانه و او شمع بود
 با همه اهل زمان خو گرفت
 شاه و گدا زاهد و شیخ و امام
 حاجی شروانی نیکو خصال
 عارف صاحب نظر و بی نظیر
 روشن از و روح و دل و جسم و جان
 هرچه جفا دید وفا پیشه کرد
 حضرت مجذوب علیشاه بود
 عامل افعال طریقت همه
 عادل و پویای ره راستی
 باخبر از جمله اسرار دل
 بینش او بود به عین علی
 برهمگان سرور و مقبول بود
 مظهر آیات جمال خدا
 جذبه جان بخشش برهان او
 عشق رخس هوش و خردها ربود
 حضرت معصوم علیشاه بود
 جان شده مستغرق دریای حال

بود به حق والی سلطان دل
 مرشد او بود رضای علی
 اهل دکن قطب زمان مرد عشق
 مرشد او کامل با جود بود
 مرشد او حضرت شه شمس دین
 مرشد او طایر قاف وصال
 مرشد او میرزمان شمس دین
 مرشد او برهمگان اوستاد
 مرشد او فخر همه کاملین
 مرشد او بود به حق رهنمای
 مرشد او خلق خدا را شفیع
 مرشد او مظهر عشق و ادب
 مرشد او سید بزم ولا
 نور بصر نور دل و نور دین
 رونق عشاق فزون شد ازو
 ماه مهان بوده و ماهانی است
 مرشد او یافعی پاک دین
 مرشد او عارف حق بین بدان
 مرشد او عارف صاحب نظر
 مرشد او پاک دل و نیک خو
 مرشد او رسته ز ما و من است
 مرشد او اندلسی در نژاد

روح دل و نور دل و جان دل
 داده دل و جان به قضای علی
 برده ز عشاق جهان نرد عشق
 شیخ نکو سیرت محمود بود
 پاک نظر پاک دل و پاک بین
 شیخ کمال الدین نیکو خصال
 در همه آفاق نبودش قرین
 شاه حبیب الدین آن پیرراد
 راهبر و میر زمان شمس دین
 شاه خلیل الله پاکیزه رای
 شاه کمال الدین پیر طریق
 شاه حبیب الدین دارد لقب
 شاه ولی سرور اهل صفا
 سید ابرار و شه بی قرین
 پرچم تکفیر نگون شد ازو
 گرم گرم بوده و کرمانی است
 والی سر منزل حق الیقین
 کامل صالح رضی الدین بخوان
 شیخ کمال الدین کوفی نگر
 شیخ ابوالفتح صعیدی است او
 عارف حق شیخ ابومدین است
 شیخ ابومسعود نیکو نهاد

مرشد او کامل نیکو صفت	بو البرکات آمده از هر جهت
مرشد او شیخ ابوالفضل بود	کامل و پر مایه و با فضل بود
مرشد او مرتبه اش عالی است	آن که به نام احمد غزالی است
مرشد او بحری مواج بود	نام وی عبدالله نساج بود
مرشد او رهبر راه رشاد	شیخ ابوالقاسم نیکو نهاد
مرشدش از غیر خدا تایب است	عارف حق بوعلی کاتب است
مرشد او شیفته روی یار	شیخ علی نسبت او رودبار
مرشد او رسته زهر مکر و کید	سید عشاق جناب جنید
مرشد او هم سقطی مشتهر	شیخ سری عارف صاحب نظر
مرشد او ناظر و منظور ماست	کرخی معروف که مشهور ماست
مرشد او طائی داود بود	آن که زیانش همگی سود بود

هست در اینجای مرا يك سخن	تا که بود شارح گفتار من
داشته معروف بسی اهتمام	کرده سپس خدمت هشتم امام
یافته از بعد فنایش یقا	از دم جان بخش علی رضا
اینکه ز طائی شده در فقر یاد	هست نظر ذکر نخست اوستاد
ور نه دو صد طائی صاحب نظر	پیش امامند ز خود بی خبر
یازده اولاد علی ولی	والی خلقند و ولی علی
حد کسی نیست که از سروری	با علی و آل کند همسری

مرشد طائی به نهان و عیان	شیخ حبیب عجمی را بدان
کز دل و جان طالب مطلوب بود	اهل ولا را همه محبوب بود

مرشد اوبصری نیکو سیر	حسن وی از نام حسن مشتهر
پیر حسن سر خدا بوالحسن	بر همه راهروان موتمن
شیخ مشایخ سر ابرار بود	کسان کرم معدن اسرار بود
بود علی سلسله جنبان عشق	عشق ازو بود و وی از آن عشق
خرقه او خرقه احمد بود	نور علی نور محمد بود
خرقه احمد به احد می رسد	وز احدش فیض و مدد می رسد
زلف پیفشانند احد تا به دوش	احمد از آن جاذبه شد خرقه پوش

پیروان سلسله جنبان عشق پیشوای اهل طریقت علی علیه السلام

درباره شرح حال علی - عَلَيْهِ السَّلَام - باید بسان مولوی (۱) عذرخواست و نوشت :

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل مانم از آن
اما برای آنانکه آشنائی ندارند شمه‌ای از ویژگی‌های علی را در
اینجا بازگو می‌کنیم .

پس از پیغمبر اکرم محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - علی وصی و جانشین او بود :

۴

خصوصیات علی علیه السلام :

- ۱ - اولین مردی که به رسالت پیغمبر ایمان آورد علی - عَلَيْهِ السَّلَام - بود و در آن موقع ده یا یازده سال داشت .
- ۲ - عزیزترین دختر پیغمبر اسلام فاطمه علیها سلام همسر او بود .
- ۳ - شجاع‌ترین مردان عرب و درعین حال جوانمردترین آنها بود .
- ۴ - از نظر عدالت اجتماعی بی‌نظیر بود و در صرف بیت‌المال ملاحظه برادرش را نکرد .
- ۵ - اهل کار و فعالیت بود و حاضر نبود از دسترنج دیگران امرار - معاش کند .

۱ - مولانا جلال رومی از عرفای بنام قرن هفتم هجری بود . بسال ۶۰۴ هجری در بلخ متولد شد و بسال ۶۷۲ هجری در قونیه وفات یافت .

۶- موحدترین مرد صدر اسلام پس از محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بود .
 ۷- شبی که قرار بود رسول خدا را به قتل برسانند بجای پیغمبر خوابید
 و با اینکار آمادگی خود را برای جانبازی در قبال استاد و مرشدش پیغمبر اسلام
 ثابت کرد .

ای کاش جان بخواهد معشوق جانی ما

تا مدعی بمیرد از جانفشانی ما

۸- علی مقتدا و راهنمای کسانی بود که به دین اسلام سخت پای بند بودند.

۹- پیغمبر اسلام او را سید عرب و ولی خود نامید .

۱۰- پس از وفات پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - دین اسلام تحت لوای شورای اسلامی

در آمد ! در حالیکه علی به فکر اسلام بود و اصرار داشت که اسلام واقعی باقی
 بماند . پس از قتل علی حکومت اسلامی شکل امپراطوری عرب بخود گرفت .

۱۱- زمان رحلت رسول خدا در حالیکه دیگران سرگرم ترتیب دادن

امور خلافت بودند علی بربالین پیغمبر بود و به او و سرانجام اسلام فکرمی کرد
 و رسول خدا را غسل داد و کفن و دفن کرد . علی پیغمبر را برای خود اومی خواست
 نه برای مسائل دنیائی .

۱۲- فضایل علی: جوانمردی، دادگستری، پرهیزگاری و مهربانی،

بردباری، بذل و بخشش، دانش و بینش و شجاعت علی، او را، ظَهْرِيكَ انسان کامل
 ساخته بود و این واقعیتی است که دوست و دشمن بدان معترفند .

۱۳- سلسله‌های مختلف طریقت به علی منتهی میشوند یا بقول جامی:

جامی (۱) از قافله سالار ره عشق ترا

گر پرسند که او کیست علی گوی علی

۱- نورالدین عبدالرحمن جامی از مشایخ بزرگ صوفیه بود بسال ۸۱۷ هجری

در شهر جام متولد شد و در سال ۸۹۸ هجری در هرات وفات یافت .

۱۴ - دوره خلافت علی - عَلِيٍّ - ۵ سال و سه ماه بود .

۱۵ - در سن ۶۲ یا ۶۳ سالگی در مسجد کوفه شهید و در نجف اشرف مدفون گردید .

۱۶ - در خانه خدا متولد و در خانه خدا شهید شد .

سخنان علی - عَلِيٍّ - در کتابی بنام نهج البلاغه جمع آوری شده است که پس از قرآن بهترین راهنمای انسانها است .

نمونه‌ای از سخنان او :

۱ - الکریم اذا وعد وفی و اذا توعد عفی

جوانمرد چون وعده دهد بدان وفا کند و چون وعید دهد (تهدید کند) درگذرد .

۲ - اذا جنیت فاعتذر و اذا جنی علیک فاغفر

چون بدی کردی عذر بخواه و چون به تو بد کردند ببخش .

۳ - افضل الناس انفعهم للناس

برترین مردم کسی است که برای آنها سودمندتر باشد .

۴ - الحسد سجن الروح

حسد زندان روان است .

۵ - انفع الدواء ترك المنی

سودمندترین دارو ترك آرزو است .

۶ - لن يتصل المرء بالخالق حتى ينقطع عن الخلق

تا کسی از خلق نگسلد به خالق نخواهد پیوست .

حسن بصری قدس الله سره

حسن بن یسار کنیه اش ابوسعید بسال ۲۱ هجری در مدینه تولد یافت و در بصره بزرگ شد .

مادرش کنیز ام السلمه از زنان رسول اکرم - ﷺ - بود و پدرش ابوالحسن یسار از مردم میسان بصره .

چون حسن متولد شد او را نزد علی - ﷺ - بردند . مولی علی بمناسبت روی و خوی زیبایش او را حسن نامید . ام السلمه مربی او بود و حسن را شیر می داد و پیوسته می گفت : خداوندا ! او را مقتدای خلق گردان .

حسن یکی از زهاد هشتگانه صدر اسلام بود ۱۳۰ تن از اصحاب رسول را دید و هفتاد تن از مبارزان جنگ بدر را ملاقات کرد و مرید علی - ﷺ - بود .

ابتدای توبه حسن بصری آن بود که گوهر فروش بود و به حسن لؤلؤئی مشهور ، تجارت روم می کرد و با امیران و وزیران قیصر داد و ستد داشت .

یک بار که به روم شد نزد قیصر رفت و ساعتی با وی هم سخن شد . وزیر گفت : اگر موافقت کنی بجائی رویم . حسن موافقت کرد . پس بفرمود تا اسبی برای

حسن آوردند و با وی از شهر بیرون شدند . چون به صحرا رسیدند حسن خیمه ای دید از دیبای رومی که باطناب ابریشم و میخ های زرین در زمین محکم کرده

بودند . حسن به یک سو ایستاد ، دید سپاهی گران بیرون آمدند همه سلاح جنگ پوشیده گرد آن خیمه بگشتند و چیزی بگفتند و برفتند . آنگاه فیلسوفان و دبیران

نزدیک چهارصد تن رسیدند و گرد آن خیمه گشتند و چیزی گفتند و رفتند . پس از آن کنیزان ماه روی بیش از دو بیست تن هر یک طبقی از زروسیم و جواهر بر گرفتند

گرد خیمه بگشتند و چیزی بگفتند و رفتند . آنگاه قیصر و وزیر بزرگ در خیمه شدند و بیرون آمدند و برفتند .

حسن گفت من متحیر بماندم و باخود گفتم این چه حال است ؟ چون
 بخانه باز گشتیم از وزیر راز این کار را جويا شدم گفت : قیصر روم را پسری
 بود که بزیبائی او کس نبود در انواع علوم کامل و در میدان مردانگی بی نظیر
 و پدر با تمام وجود عاشق او بود. ناگاه پسر بیمار شد و پزشکان حاذق از درمان
 او عاجز آمدند تا عاقبت بمرد و او را در آن خیمه بخاک سپردند .
 هر سال يك بار به زیارت او آیند .

اول سپاهی بی شمار گرد خیمه بگردند و گویند ای ملک زاده ازین حال
 که ترا پیش آمده است اگر در جنگ اسیر می شدی و کار تو به جنگ درست
 می شد ! ما همه جانها فدا می کردیم تا ترا باز ستانیم ، اما این حال که ترا
 پیش آمده است از سوی کسی است که با او به هیچ روی ستیز نتوانیم کرد . این
 را گویند و باز گردند .

آنگاه فیلسوفان و دبیران پیش روند و گویند : ترا کسی به این حال
 نشانده است که با دانش و فلسفه با او هیچ نتوان کرد همه حکمای عالم پیش او
 عاجزند و دانایان در قبال دانش او جاهل ، و گرنه تدبیرها می کردیم و سخنها
 می گفتیم که در دنیا همه از آن عاجزند . این گویند و باز گردند .

آنگاه پیران با احترام و شکوه پیش روند و گویند : ای پادشاه زاده
 این حال که ترا پیش آمده است اگر بشفاعت پیران درست می شد ما همه شفاعت
 و زاری می کردیم ، و ترا اینجانمی گذاشتیم ، اما این حال ترا از کسی پیش
 آمده است که شفاعت هیچ بنده ای نزدا و سودی ندارد . این گویند و باز گردند .
 آنگاه کنیزان ماهر وی با طبقهای زر و جواهر پیش روند و گرد خیمه
 بگردند و گویند ای قیصر زاده این حال که ترا پیش آمده است اگر به مال و
 جمال درست می شد ما همه خود را فدا می کردیم و ثروت های عظیم می دادیم

و ترا اینجا نمی گذاشتیم ، اما این حال ترا از کسی پیش آمده است که او را مال و جمال تأثیری ندارد . این گویند و باز گردند . پس قیصر باوزیر بزرگ در روند و گویند: ای چشم و چراغ پدر و ای جگر گوشه من از دست پدر چه آید؟
 پدرت برای تو لشکری گران آورد و فیلسوفان و پیران و شفیعان و رأی زنان و صاحب جمالان و مال و نعمت های گوناگون آورد و خود بیامد .
 اگر بدین همه کار درست می شد پدر هر چه می توانست می کرد، اما این حال از کسی ترا پیش آمده است که پدر با این همه کار و بار و لشکر و حشم و نعمت و مال و خزینه در پیش او عاجز است . سلام بر تو باد تا سال دیگر. این بگوید و باز گردد .

این سخن بردل حسن اثر کرد . به بصره بازگشت و سوگند خورد تا عاقبت کارش معلوم نشود در دنیا نخندد. (۱)

حسن هفته ای يك بار مجلس و عظ داشت و هر زمان که بر منبر می شد اگر رابعه (۲) را نمی دید ترك منبر می کرد . وی را گفتند ای خواجه چندین محتشمان و بزرگان می آیند اگر پیرزنی نیاید چه خواهد شد ؟ حسن فرمود : آری شربتی که ما از برای حوصله پیلان ساخته ایم در سینه موران نتوانیم ریخت ، و هر گاه که مجلس گرم می شد رو به رابعه می کرد و می گفت : ای در گلیم پوشیده ! این همه گرمی از يك اخگر دل تست .

حسن را گفتند جمعی بدین انبوهی که در پای منبر تومی نشینند دانیم که

۱ - اقتباس از تذکرة الاولیای شیخ عطار . ۲ - از زنان مشهور صوفیه بود ، بسال ۹۵ یا ۹۹ هجری متولد شد و در سال ۱۸۵ هجری وفات یافت . با توجه به تاریخ تولد رابعه حکایات مربوط به حسن بصری و رابعه که شیخ عطار در تذکرة الاولیا نقل کرده است مشکوک به نظر می رسد .

شاد شوی، حسن فرمود: ما به کثرت جمع شاد نشویم، لیکن اگر يك درویش حاضر بود دل ما شاد می شد.

حسن بصری گوید: روزی بر بام خانه بودم شنیدم که زن همسایه باشوهرش می گفت: نزدیک پنجاه سال است که در خانه توام، با هر چه که بود و نبود ساختم و در سرما و گرما صبر کردم و زیادتى نطلبیدم و نام و ننگ تو نگاه داشتم و از تو به کسی گله نکردم، اما بدین يك چیز تن درندهم که بر سر من زنی دیگر اختیار کنی. این همه برای آن کردم تا تو مرا بینی نه دیگری را، امروز بدیگری التفات داری، اینک به تشنیع دامن امام مسلمانان می گیرم. حسن گفت: مرا وقت خوش گشت و آب از دیده روان شد، خواستم شاهی برای آن در قرآن پیدا کنم این آیت یافتم:

ان الله لا یغفران یشرک به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء.

یعنی: اگر خواهم همه گناهان ترا عفو کنم اما اگر خاطرت بدیگری متمایل شود و با خدای شریک سازی هرگزت نیامرزم.

از حسن پرسیدند اصل دین چیست؟ فرمود: ورع. گفتند: آن چیست که ورع را تباه کند؟ فرمود: طمع.

روزی یکی وی را پرسید: چگونه ای و حالت چطور است؟ حسن گفت: ای برادر سی سال است که در نفس خویش را بسته ام و منتظر فرمان نشسته (۱).

از وی پرسیدند که ای شیخ دل های ما خفته است که سخن تو در دل های ما اثر نمی کند چه کنیم؟ گفت:

کاشکی خفته بودی که خفته را بجنبانی بیدار گردد، دل های شما مرده

است که هر چه می جنبانی بیدار نمی شود .

زمانی عمر عبدالعزیز به حسن نامه ای نوشت و در آن نامه گفت : مرا نصیحتی کوتاه کن که یادم بماند و رهنمون خویش سازم . حسن پشت نامه نوشت : ای امیر مؤمنان چون خدای باتست بیم از که داری ، اگر خدای با تو نیست امید به که داری ؟

گویند در بصره خشک سالی پدید آمد دو بیست هزار خلق برفتند و منبری بنهادند حسن را بر منبر فرستادند تادعائی گوید .

حسن پرسید می خواهید تا باران بیارد ؟ گفتند بلی برای این آمده ایم . گفت : حسن را از بصره بیرون کنید .

مالك دینار (۱) گفت از حسن پرسیدم : عقوبت حال چه باشد ! گفت : مردن دل . گفتم مرگ دل چیست ؟ گفت حب دنیا .

یکی حسن را گفت : فلانکس جان می کند . گفت : چنین مگوی که هفتاد سال بود تا جان می کند اکنون از جان کردن باز خواهد رست تا به کجا خواهد رسید .

از سخنان اوست که فرمود : معرفت آنست که در خود يك ذره دشمنی نیابی .

چون وفاتش نزدیک شد بخندید و هرگز کس او را خندان ندیده بود و می گفت : کدام گناه ! کدام گناه ! . و جان بداد :

بسال ۱۱۰ هجری قمری در مکه در گذشت . قبرش در بصره در مغرب شط العرب و زیارتگاه خاص و عام است .

حبیب عجمی قدس الله سره

کنیه اش ابی محمد اصلا ایرانی و مقیم بصره بود .

ب عجمی ابتدا ثروتمند و ربا خوار بود ، هر روز به دنبال معاملات خود می رفت ، اگر وجهی نمی گرفت پایمزد می طلبید و هزینه روزانه خود را از آن تأمین می کرد .

روزی به دنبال معاملات خود از خانه بیرون آمد ، روز جمعه بود ، کودکان بازی می کردند ، چون حبیب را دیدند آواز دادند که حبیب ربا خوار آمد ، دور شوید تا گرد او بر ما ننشیند ، که چون او بدبخت شویم . این سخن بر حبیب سخت آمد ، روی به مجلس حسن بصری نهاد . بر زبان حسن سخنی رفت که یکبار ه دل حبیب را غارت کرد و هوش از او زایل شد . پس توبه کرد و در حلقه ارادت حسن بصری درآمد .

چون از آن مجلس باز آمد و آمداری در راه او را بدید خواست که از وی بگریزد حبیب گفت : مگیز ! تا کنون تو از من می گریختی اکنون من باید از تو بگریزم . از آنجا بازگشت . کودکان هنوز بازی می کردند چون حبیب را دیدند گفتند دور شوید تا حبیب تائب بگذرد و گرد ما بر او ننشیند و نافرمانی خدای نکرده باشیم .

حبیب با خود گفت : خدای من بدین يك روز که با تو آشتی کردم این طبل دلها بر من بزدی و نام من به نیکوئی بیرون دادی . پس منادی کرد که هر که می باید از حبیب چیزی بگیرد بیاید و بستاند . خلق گرد آمدند و او ثروت خویش جمله بداد تا مفلس شد . کسی دیگر بیامد و دعوی کرد هیچ نبود چادر زن بداد . دیگری دعوی کرد پیراهن خود بدو داد و برهنه بماند و از آن پس به عبادت خدای مشغول شد و پیوسته شب و روز از حسن بصری می آموخت .

گویند: حبیب در بصره خانه‌ای داشت بر سر چهارراه . پوستینی داشت که تابستان و زمستان می‌پوشید . روزی نیاز به طهارت داشت ، برخاست و پوستین بر سر چهارراه بگذاشت . حسن بصری در رسید ، پوستین حبیب را در راه دید . با خود گفت این پوستین حبیب است مبادا کسی او را ببرد ، بایستاد و نگاه می‌داشت تا حبیب باز آمد ، و سلام کرد ، پس گفت ای امام مسلمانان چرا ایستاده‌ای ؟

گفت : ای حبیب ندانی که پوستین در چهار سو نباید نهاد که ببرند بگو به اعتماد که اینجا گذاشته‌ای ؟

حبیب گفت : به اعتماد آنکه ترا برگماشت تا نگاه داری .
گویند روزی احمد حنبل (۱) و شافعی (۲) نشسته بودند . حبیب از راه رسید . احمد گفت از وی سؤالی کنیم . شافعی گفت : سؤال مکن که ایشان قومی عجیب باشند . چون حبیب نزدیک شد احمد گفت : چه گوئی در حق کسی که از پنج نماز یکی را فوت شود و نداند کدام است چه باید کرد ؟ گفت : این دل کسی را بود که از خدای عزوجل غافل بود او را ادب باید کرد و پنج نماز را بایستی قضا کند . احمد در جواب او متحیر شد . شافعی گفت : نگفتم که از ایشان سؤال نباید کرد .

گویند سی سال بود حبیب عجمی کنیزی داشت روی او تمام ندیده بود . روزی کنیز خود را گفت : ای پوشیده کنیز ما را صدازن . او گفت : مگر

۱ - احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است متوفی ۲۴۱ هجری .

۲ - امام شافعی یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است متولد ۱۵۰ هجری ، متوفی ۲۰۴ هجری در بغداد .

من کنیز تو نیستم؟ حبیب گفت: ما را در این مدت زهره آن نبوده است که به غیر او به چیزی نگاه کنیم ترا چگونه می توانستیم دید.

گویند حبیب در گوشه ای می نشست و می گفت: چشمی که جز ترا ببیند روشن مباد و هر که را با تو انس نیست با هیچ کس انس مباد.

تاریخ وفات او را ۱۱۹ هجری نوشته اند و بعضی روز شنبه نهم رمضان ۱۴۱ دانسته اند.

صاحب تذکره خزینة الاصفیاء تاریخ وفات او را ۱۵۶ هجری ذکر کرده و کلمه یوسف را هم ماده تاریخ آن به حساب آورده است.

داود طائی قدس سره

کنیه اش ابوسلیمان و از بزرگان مشایخ اهل تصوف بود. در ورع بحد کمال، در فقه سرآمد فقها، و در انواع علوم بهره ای تمام داشت. بیست سال شاگردی امام ابوحنیفه (۱) کرد.

اوایل کارش حزنی بر او غالب بود و پیوسته از خلق گریزان. روزی شنید که نوحه گری چنین می گفت: کدام موی و روی بود که در خاک نشد، و کدام چشم بود که در زمین مدفون نگرددید؟ دردی عظیم از این معنی به وی فرود آمد و قرار از او برفت و حیران بماند.

چون در محضر درس ابوحنیفه آمد امام او را بر این حال بدید و گفت: ترا چه شده است؟ داود آن واقعه باز گو کرد و گفت: دلم از دنیا سرد شده

۱ - امام ابوحنیفه یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است بسال ۸۰ هجری در کوفه متولد شد و در سال ۱۵۰ هجری در بغداد وفات یافت.

و چیزی در من پدید آمده است که راه بدان نمی دانم و در هیچ کتابی معنی آن نمی یابم و به هیچ فتوی در نمی آید .

امام گفت : از خلق دوری کن . داود روی از خلق بگردانید و در خانه معتکف شد . چون مدتی برآمد امام ابوحنیفه نزد او برفت و گفت : این کار نباشد که در خانه بمانی و سخن نگوئی ، کار آن باشد که در میان ائمه بنشیننی و سخن نامعلوم ایشان بشنوی و بر آن صبر کنی و هیچ نگوئی ، آنگاه مسائل را به از ایشان دانی .

داود یکسال چنین کرد و هر چه می گفتند صبر می کرد و جواب نمی داد . پس از این مدت به حبیب عجمی برخورد و گشایش کارش در این راه از او شد و مردانه پای در طریق نهاد و کتابهای خود را در فرات انداخت و از خلق روی بگردانید .

- یکی گفت : پیش داود رفتم سبویی آب دیدم در آفتاب نهاده بود گفتم چرا در سایه ننهی . گفت : چون آنجا بنهادم سایه بود ، اکنون از خدای شرم دارم که از برای نفس باز آن را در سایه گذارم .

- معروف کرخی گوید هیچ کس را ندیدم که دنیا را خوارتر از داود داشت ، که دنیا و اهل دنیا در نظر او ذره ای ارزش نداشت .

- یکی پیش داود بود و در روی می نگریست . گفت : ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهت دارد بسیار نگریستن همچنان است .

- گویند کسی پیش او رفت و گفت : سقف خانه شکسته است و خواهد افتاد . گفت : بیست سال است که این سقف را ندیده ام .

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده وفاتش را ۱۶۵ هجری دانسته و امام یافعی تاریخ وفات او را سال ۱۶۲ هجری نگاشته است .

معروف کرخی قدس سره

کنیه اش ابو محفوظ فرزند فیروزان یا فیروز یا علی کرخی است .
 کرخ محله ای است در بغداد . گویند شاپور ذوالاکتاف در سمت غربی دجله
 قریه ای ساخت و آنرا کرخ نامید .

معروف نخست خدمت داود طائی رسید و سپس از شرف خدمت حضرت
 رضا علیه السلام - بهره ور شد و سالها در بانی آن حضرت را عهده دار بود .

پدر و مادر معروف در اوایل حال ترسا بودند و او اسلام آورد .
 گویند روزی با جمعی می رفت ، جماعتی جوانان آمدند و فساد
 می کردند ، تالب دجله رسیدند . یاران گفتند ای شیخ دعا کن تاحق تعالی همه
 را غرق کند که شومی آنها به خلق سرایت نکند ، معروف دستها را بر آورد و
 گفت : الهی چنانچه در این جهان عیششان خوش دادی در آن جهان نیز آنان
 را عیش خوشی نصیب فرما . اصحاب در شگفت شدند و گفتند ای خواجه ستر
 این دعا نمی دانیم . گفت : آنکس که به او می گوئیم می داند . توقف کنید که
 هم اکنون ستر این پیدا آید . آن جمع چون شیخ را بدیدند رباب بشکستند و
 کوزه بریختند و لرزه برایشان افتاد و بردست و پای شیخ افتادند و توبه کردند .
 شیخ گفت : دیدید که مراد جمله حاصل شد بی آنکه کسی غرق شود یا رنجی بیند .
 ستری سقطی گوید : روزی معروف را مسافری رسید در خانقاه و
 قبله را نمی دانست . رو بسوی دیگر کرد و نماز گزارد . چون وقت نماز در آمد
 اصحاب رو بسوی قبله کردند و نماز خواندند مسافر خجل شد گفت : چرا مرا
 خبر نکردی . شیخ گفت : ما درویشیم درویش را با تصرف چه کار ؟

گویند معروف را خالی بود و الی شهر، روزی بجائی خراب می گذشت معروف را دید آنجا نشسته و نان می خورد و سگی پیش وی بود لقمه ای در دهان خود نهاد و لقمه ای در دهان سگ . خال گفت : شرم نداری که با سگ نان می خوری . گفت : از شرم نان بدو می دهم .

از معروف پرسیدند تصوف چیست؟ فرمود : تصوف اخذ حقایق است و گفتن دقایق و نومید شدن از آنچه در دست خلائق است .

از سخنان او است که : صوفی اینجا مهمان است تقاضای مهمان بر میزبان خطا است که مهمان که مؤدب بود منتظر بود نه متقاضی .

از او پرسیدند محبت چیست؟ جواب داد: محبت با تعلیم مردم بدست نمی آید بلکه از تعلیم حبیب است .

شیخ اجل سعدی در باب چهارم بوستان در تواضع و فروتنی و حلم جناب معروف اشعاری سروده که قسمتی از آن را اینجا نقل می کنیم :

کسی راه معروف کـرخی نجست	که نهاد معروفی از سر نخست
شنیدم که مهمانش آمد یکی	ز بیماریش تا به مرگ اندکی
شنیدم که شبها ز خدمت نخفت	چو مردان میان بست و کرد آنچه گفت
شبی بر سرش لشکر آورد خواب	که چند آورد مرد ناخفته تاب
به يك دم که چشمانش خفتن گرفت	مسافر پراکنده گفتن گرفت
یکی گفت معروف را در نهفت	شنیدی که درویش نالان چه گفت
بخندید و گفت ای دلارام جفت	پریشان مشو زین پریشان که گفت
گر از ناخوشی کرد بر من خروش	مرا ناخوش او خوش آمد به گوش
به دولت کسانی سرافراختند	که تاج تکبر برآنداختند
نه بینی که در کرخ تربت بسی است	بجز قبر « معروف » معروف نیست

بسال ۲۰۰ یا ۲۰۱ هجری وفات یافت. مزارش در کرخ بغداد زیارتگاه خاص و عام است.

سری سقطی قدس سره

کنیه اش را در تاریخ گزیده ابوالحسن و در مجالس المؤمنین و نفحات الانس ابوالحسین نوشته اند.

او دائی جنید و در طریقت مرید معروف کرخی بود. در تصوف و عرفان و زهد و تقوی به جائی رسید که او را «امام» اهل تصوف خواندند. ابتدای حال وی آن بود که روزی معروف کرخی با کودکی یتیم به دکان او آمد، سری را فرمود که: کودک را جامه بپوشان. سری چنان کرد. معروف او را دعا فرمود و به هر مقام که رسید از برکت دعای معروف بود. او ایل کار در بازار بغداد سقط فروشی می کرد و بدین جهت او را سقطی می خواندند.

شیخ عطار حکایت کند که شیخ سری گفت: روزی بازار بغداد آتش گرفت. کسی نزد من آمد و گفت: دکان تو نسوخت. گفتم: الحمدلله، و از گفتن این کلام، در حال بعثت سودجوئی برای خود در قبال خلق نادم و پشیمان شدم، و تا کنون سی سال است که از گفتن آن الحمدلله استغفار می کنم.

سری سقطی در بازار بغداد می نشست و دکانی داشت و هیچ چیز در دکان نبود که بفروشد و لکن پرده ای از آن دکان آویخته بود و پس پرده نماز می کرد. وقتی کسی از جبل اللکام به زیارت وی به نشان بازار در آمد تا به دکان وی رسید و آن پرده برگرفت بعد از سلام سری سقطی را گفت:

فلان پیر از جبل اللکام ترا سلام گفته است. سّری گفت : وی از اینجا رفته است. در کوه رفتن مردی نبود ، مرد باید به میان بازار در میان مردمان به خدای مشغول باشد و يك لحظه دل او از خدای فارغ نشود (۱).

از سخنان اوست :

- عارف آفتاب صفت است که بر همه عالم بتابد و زمین شکل است که بار همه موجودات بکشد و آب نهاد است که زندگانی دلهای همه بدو بود و آتش رنگ است که عالم به او روشن گردد .

- حسن خلق آنست که خلق را نرنجانی و رنج خلق بکشی بی کینه و

مکافات .

تاریخ وفات او را بعضی ۲۵۳ و برخی ۲۵۱ هجری دانسته اند .

جنید بغدادی قدس سره

کنیه اش ابوالقاسم اصلش از نهاوند و مولد و محل نشوء و نمایش بغداد و خواهرزاده سّری سقطی بود .

پس از تحصیل علوم صوری به خدمت سّری سقطی شتافت و علوم معنوی را از وی بیاموخت .

شیخ عطار نقل می کند : وقتی از سّری سؤال شد هیچ مریدی را مرتبه بالاتر از مرتبه پیر باشد گفت آری و منظورش این بود که مرتبه جنید بالاتر از من است .

سخن جنید را در اصول و فروع ارباب حقیقت حجت دانسته اند و او

را سید الطایفه و لسان‌القدم خوانده‌اند .

گویند روزی چهارصد نفر از پیران و مشایخ در مسجد الحرام نشسته بودند و در مسأله شکر حضرت باری هر کس سخن می‌گفت . شیخ سّری با جنید فرمود تو نیز چیزی بگویی . جنید گفت : شکر آنست نعمتی که خدا ترا داده ، باشد بدان نعمت در وی عاصی نشوی و نعمت او را سرمایه معصیت نسازی . چون جنید این سخن بگفت همه حضار آفرین گفتند .

سعدی حکایتی از وی به نظم آورده که اینست :

سنگی دید برکنده دندان ز صید	شنیدم که در دشت صنعا جنید
فرو مانده عاجز چو روباه پیر	ز نیروی سر پنبه شیر گیر
لگد خورده از گوسفندان حی	پس از غرم (۱) و آهو گرفتن ز پی
بدو داد يك نیمه از زاد خویش	چو مسکین و بی طاقتش دید وریش
که داند که بهتر ز ما هر دو کیست؟	شنیدم که می‌گفت و پس می‌گریست

رسم جنید آن بود که پیوسته روزه می‌گرفت و چون یاران می‌آمدند روزه می‌گشاد و می‌گفت : فضیلت موافقت با یاران کمتر از فضیلت روزه نیست . شبی دزدی به خانه جنید رفت جز پیراهنی نیافت برداشت و برفت ، روز دیگر در بازار می‌گذشت پیراهن خود را به دست دلال دید که می‌فروخت و خریدار می‌گفت : آشنائی می‌خواهم تا گواهی دهد که از آن تست تا بخرم جنید گفت : من گواهی می‌دهم که از آن اوست .

وقتی علی سهل نامه‌ای به جنید نوشت که خواب غفلت است و محب را خواب و قرار نباشد و اگر بخشید از مقصود باز ماند و از خود و وقت خود غافل گردد ، شیخ در جواب نوشت که بیداری ما معامله ما در راه حق است

و خواب ما فعل حق است بر ما ، پس آنچه بی اختیار ما از حق بر ما رود بهتر
از آن باشد که اختیار ما بود از ما به حق .

از سخنان اوست :

تصوف آن بود که ترا خداوند از تو بمیراند و بخود زنده کند .

وی بسال ۲۹۷ یا ۲۹۸ هجری در سن ۹۱ سالگی در بغداد درگذشت

و در مقبره شونیزیه بغداد (کنار مقبره سری سقطی) مدفون گردید .

ابوعلی رودباری قدس سره

احمد بن محمد بن القاسم یا محمد بن احمد اصلش از رودبار و نشوء

و نمایش در بغداد بود .

شیخ عطار می نویسد : او از کاملان اهل طریقت و اهل فتوت و

ظریف ترین پیران و عالم ترین ایشان به علم حقیقت بود .

استاد ابوعلی رودباری در طریقت ، جنید بغدادی بود که در شأن

وی فرمود :

کسی را در علم شریعت و طریقت و حقیقت جامع تر از ابوعلی رودباری

ندیدم .

شیخ عطار در منطق الطیر حکایت زبرد در باره وی به نظم در آورده است :

گفت جانم برب آمد زانتظار

در بهشتم مسندی بنهاده اند

بانگ می دادند کای عاشق در آی

ز آنکه هرگز کس ندیده است این مقام

وقت رفتن بوعلی رودبار

آسمان را در همی بگشاده اند

همچو بلبل قدسیان خوش سرای

شکر می کن پس به شادی می خرام

گرچه این انعام و این توفیق هست
 ز آنکه می گوید مرا با این چه کار
 نیست برگم تا چو اهل شهوتی
 عشق تو با جانم اندر هم سرشت
 گر بسوزی همچو خاکستر مرا
 من ترا دانم نه دین نه کافری
 حاجت این دلشده موئی بر آر
 صاحب من در همه عالم توئی
 از سخنان اوست :

- تصوف صفوت قرب بعد از کدورت بعد است .
 - صوفی کسی است که صوف بر صفا پوشد و هوا را طعم جفا بچشاند
 و دنیا را پشت سر بگذارد و بر راه مصطفی برود .
 - محبت آن بود که خویش را جمله به محبوب خویش بخشی و ترا
 هیچ باز نماند از تو .

بسال ۳۲۲ یا ۳۲۳ هجری در مصر وفات یافت .

شیخ ابوعلی کاتب قدس سره

شیخ حسن بن احمد المصری از طبقه رابعه و سلطان مشایخ بود و در
 ریاضت و کرامت و مروت و فتوت بی نظیر و خلیفه شیخ علی رودباری و از
 محتشمان صوفیه بود .

گویند شیخ ابو کاتب را در مصر مریدی بود که چیزی به وی می داد :

وی بمرد شیخ بر سر قبر وی شد و گفت : الهی میان من و تو این واسطه بود
به شرك وی برفت و توحید من درست گردید بحق آنکه توحید من ترا درست
شد به رفتن وی، که با وی نیکوئی کن .

از سخنان اوست :

- روایح نسیم المحبة تفوح من المحبین و ان کتموها و تظهر علیهم
دلائلها و ان اخفوها و تدل علیهم و ان ستروها . یعنی بوهای خوش نسیم محبت
از عشاق می‌وزد اگر چه آنها پنهان سازند و نشانه آن نسیم بر آنها پیدا است
اگر چه آنها مخفی نمایند و برایشان گواهی می‌دهد اگر چه آنها بپوشانند .
- اذا انقطع العبد الی الله تعالی بالکلیة فاول ما یفیده الاستغناء به
عن الناس .

یعنی هرگاه بنده‌ای به کلی بسوی خدا رود اولین نتیجه‌اش بی‌نیازی
از مردم است .

- مصاحبت فاسقان دردی است و داروی آن دوری از آنها است .
- اگر در دل خوف باشد زبان سخن نابجا نگوید .
جامی در نفحات وفات او را بسال ۳۵۳ هجری ذکر می‌کند .

ابو عثمان مغربی

سعید بن سلام مغربی اصلش از قیروان مغرب بود در جوانی به شکار
و سواری دل خوش می‌داشت . از اصحاب ابوعلی کاتب و خلیفه او بود .
در ابتدای حال بیست سال در تنهایی به ریاضت و مجاهده پرداخت .
سالها در مکه بود سپس به نیشابور رفت و هم آنجا بماند .

در کشف الظنون کتابی بنام ادب الملوك به زبان پارسی به ابو عثمان مغربی نسبت داده شده است .

- از او در باره صحبت پرسیدند . فرمود : نیکوئی صحبت آن بود که روا داری بر برادر مسلمان آنچه بر خود روا می داری و در آنچه او را بود طمع نکنی و جفای او را قبول کنی و انصاف او بدهی و از او انصاف طلب نکنی و تابع او باشی و او را تابع خویش نداری و هر چه از او بتو رسد بزرگ و بسیار شماری و هر چه از تو بدو رسد حقیر و ناچیز انگاری .
از سخنان اوست :

- هر که صحبت تو انگران بر صحبت درویشان برگزیند خداوند وی را به مرگ دل مبتلا کند .

- مثل مرید در پاك کردن دل چنان است که کسی فرماید که این درخت را بر کن هر چند اندیشه و جهد کند که بر کند نتواند ، گوید صبر کنم تا قوت یابم آنگاه بر کنم ، هر چند دیر تررها کند درخت قوی تر گردد و او ضعیف تر و بر کردن دشوار تر باشد .

- تصوف قطع علائق است و رفض خلائق و اتصال حقایق .

تاریخ وفات او را ۳۷۵ هجری دانسته اند و امام یافعی تاریخ فوت او را در سال ۳۷۳ هجری نوشته است . مزارش در نیشابور می باشد .

شیخ ابوالقاسم گرگانی

شیخ ابوالقاسم علی الجرجانی الطوسی در جمیع علوم صاحب کمال بود و مرید و خلیفه ابو عثمان مغربی .

او معاصر شیخ ابوسعید ابی‌الخیر و سلطان محمود غزنوی بود .

از سخنان اوست :

- اگر مامور نبودی از غلبه سلطان رضا زبان به دعا نگشادمی و با وجود مأموری چند سال است که از دعا عاجزم و در تعیین مطلوب حیران زیرا که اگر از او خواهم بی‌حرمتی است . گفتند چرا معرفت از او نمی‌خواهی ؟
گفت : غیرت محبتم نمی‌گذارد که من او را بشناسم چه من نمی‌خواهم که او را غیر بشناسد و تا من منم غیر او باشم لاجرم معرفت نتوانم خواست .

- باز عشق خون ریز فتنه‌انگیز دلبری می‌کند و در دعا کردن رخصت می‌دهد و می‌گوید : اگر دیدار خواهی بیننده اوست و اگر معرفت خواهی داننده اوست و اگر او را خواهی خواهند اوست .

لاجرم اگر موسی گفت ارنی انظر الیک (یعنی : خود را بمن بنمایان تا ترا بنگرم) من می‌گویم : ارنی تنظر الیک . (یعنی : خود را بمن بنمایان تا بخود بنگری) .

- وفات او را صاحب خزینة الاصفیاء سال ۴۵۰ هجری ذکر نموده است .

شیخ ابوبکر نساج

شیخ ابوبکر بن عبدالله الطوسی النساج مرید و خلیفه شیخ ابوالقاسم

گرگانی بود در مراقبه و توکل بسیار رسوخ داشت .

از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را به چه توان دید ؟ گفت : به دیده

صدق در آینه طلب .

از سخنان اوست :

- اول حجاب عارف علم و عقل و خلوت است تا از سر این سه بر نخیزد
رخش همت او را در میدان طلب گردی نمی انگیزد .

- تصور آب تشنگی نشانند و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب
به مطلب نرساند .

- تاهستی موهوم سوخته نشود و دیده دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته
نشود خلوتخانه جان به شمع تجلیات جانان افروخته نگردد . زیرا که تخم در
زمین کاشته نکارند و بر کاغذ نوشته ننویسند .
بسال ۴۸۷ هجری وفات یافت .

شیخ احمد غزالی قدس الله سره

ابوالفتوح مجدالدین امام احمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی
طوسی برادر کوچکتر امام محمد غزالی بود .
از زندگانی وی اطلاع دقیق در دست نیست جز این که گفته اند از آغاز
جوانی به زهد و انزوا و صحبت صوفیان مایل بود ، و از همان ایام به خدمت
مشایخ رسید تا اینکه جناب شیخ ابوبکر نساج را به استادی برگزید و حلقه ارادت
او را گردن نهاد .

امام احمد مدتی مانند برادرش در نظامیه بغداد تدریس می کرد .
مواظظ وی متین و دلنشین بود و در مجالس وی جمع زیادی حاضر می شدند
و مسحور بیان وی می گردیدند و پاره ای از طالبان سخنان امام را همانگونه
که تقریر می کرد می نوشتند .

گویند روزی امام محمد برادر خود احمد را از روی عتاب گفت :

مردم از هر گروه و دیار به این شهر می آیند که پشت سر من دو رکعت نماز گذارند، و آنرا سعادت دنیا و ذخیره آخرت شمارند و تو با وجودی که برادری و در قرب جوار ماهستی نمازی در پی ما نمی گذاری. احمد در جواب گفت: اگر شما به امامت قیام کنی و به اتمام نماز بکوشی روی از متابعت نتابم. امام برادر را نگهداشت تا وقت ظهر درآید و به نماز جماعت ایستاد. احمد اقتدا کرد. بین نماز بیرون شد و با اصحاب خود نماز را اعاده فرمود. چون محمد از نماز فارغ شد احمد را سرزنش کرد. احمد فرمود: ما به مقتضای شرط خویش عمل کردیم. تا در نماز بودی اقتدا کردیم چون امام رفت تا استر خویش را آب دهد ما بی امام نتوانستیم نماز بگذاریم. محمد را رقتی دست داد، گفت: سبحان الله خداوند را طایفه ای از دوستان بوده اند که جواسیس قلوب اند.

برادرم راست می گوید مرا در اثنای نماز بخاطر گذشت که آن استر را آب نداده اند.

از مریدان جناب احمد غزالی باید شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و ابوالنجیب سهروردی از فقها و استادان نظامیه بغداد را نام برد. عین القضاة در کتاب تمهیدات در تمهید اصل دهم می نویسد:

- شیخ ما گفت: لا یعرف الحق الا بالحق یعنی: حق را جز به حق نمی توان شناخت. و شیخ ما گفت: لا لشیخ ابلغ من العشق. یعنی: شیخ را بسنده تر از عشق چیزی نیست.

- وقتی از شیخ پرسیدم که: ما الدلیل علی الله؟ فقال: الدلیل هو الله.

و از مصطفی (ﷺ) بشنو که فرمود: من لاشیخ له لادین له. یعنی: کسی را که شیخ نباشد دین نباشد. من لاعشق له فلا لقاء له. یعنی: هر که را عشق نیست دیدار نیست. - گفت آنکس که عاشق معشوق نباشد معشوق را نتوان دیدن زیرا که به چراغ آفتاب را نتوان دید و شناخت.

آثار غزالی عبارتند از:

۱ - رساله موعظه

۲ - مجالس شیخ احمد

۳ - الحق والحقیة

۴ - الذخیرة فی علم البصیرة

۵ - رساله سوانح

۶ - لباب الاحیاء که خلاصه‌ای از کتاب احیاء العلوم برادرش محمد

غزالی می‌باشد.

۷ - نامه‌های غزالی

غزالی اشعاری فصیح دارد و این شعر از اوست

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم

بسال ۵۱۹ یا ۵۲۰ هجری وفات یافت و در قزوین مدفون گردید.

شیخ ابوالفضل بغدادی

او مرید و خلیفه شیخ احمد غزالی بود. در تصوف نهایت ترک و تجرید

را داشت و در عبادات و مجاهدات و تربیت مریدان و رعایت آداب شریعت و

طریقت اهتمام تمام می‌ورزید.

شاه نعمت الله ولی در باره اش می فرماید :

باز ابوالفضل بود بغدادی افضل فاضلان به استادی
 شیخ او احمد غزالی بود مظهر کامل جلالی بود
 بسال ۵۵۰ هجری در زمان سلطان سنجر وفات یافت .

شیخ ابوالبرکات

هبة الله ابن مبارک بغدادی مرید ابوالفضل بغدادی بود و پس از وی به
 هدایت و ارشاد سالکان پرداخت .

از سخنان اوست :

خُلُق نیکو فاضل تر است از هر مرتبتی و جوهر مردان بخُلُق نیکو ظاهر
 شود و معیار در تصوف خُلُق است و هر که او را خُلُق نیکوتر او صوفی تر .
 تاریخ وفات او را به سال ۵۶۲ و بعضی به سال ۵۷۰ نوشته اند .

شیخ ابوسعود اندلسی قدس سره

شیخ ابوسعود ابن الشبل البغدادی الاندلسی امام وقت بود و خرقة ارشاد
 از ابوالبرکات پوشیده بود .

- محیی الدین اعرابی در باب چهل و چهارم فتوحات در معرفت ابلهان

می نویسد :

به ابوسعود بغدادی گفتند مجانبین حق را به چه چیز باید شناخت؟ فرمود:
 از دیوانگان حق آثار قدرت ظاهر می شود و عقلا بدیدن آن به حق
 معترف می شوند .

- روزی یکی پیش وی آمد شیخ را دید دستاری بر سرش بسته است که دو بست دینار ارزش دارد باخود گفت این چه اسرافی است؟ دستاری که از آن دو بست درویش را جامه و غذا توان داد چرا يك درویش بر سر بندد؟ ابوالسعود به اشراق خاطر دریافت، گفت ای فلان ما خود این دستار را به سر نبسته ایم، اگر تو می خواهی ببر و بفروش، واز برای درویشان غذائی بیاور. آن کس رفت و دستار بفروخت و غذائی متنوع برای درویشان درست کرد تا بخوردند. نماز دیگر بیامد باز همان دستار را بر سر شیخ دید، متعجب شد. شیخ فرمود: تعجب مکن از فلان خواجه پیرس که این دستار را از کجا آورده است. پرسید. آن خواجه گفت: پارسال در کشتی بودیم و بادمخالف برخاست. نذر کردم اگر سلامت بیرون رویم دستاری خوب بجهت شیخ هدیه بریم اکنون شش ماه است که در بغداد می گردم دستاری را که دلم می خواست نمی یافتم، تا امروز این دستار را بر در فلان دکان دیدم، گفتم: این دستار لایق شیخ است بخریدم و بیاوردم.

پس شیخ فرمود: دیدی که این دستار دیگری بر سر ما می بندد.
- گویند طریقه وی آن بوده است که هر چه از حق می رسید رد نمی کرد و از کسی چیزی نمی خواست و لباس متکلف می پوشید و غذای متکلف می خورد. صاحب خزینة الاصفیا و فوات شیخ را به سال ۵۷۹ نوشته و جمله «عاشق حق» را ماده تاریخ آن آورده است مزار فیض آثارش در گورستان امام احمد حنبل به بغداد است.

جناب شیخ ابومدین قدس سره

شیخ ابوالنجبا ابومدین شعیب بن الحسین بن ابی الحسن از اکابر اقطاب

صوفیه و مرید و خلیفه شیخ ابوالسعود بود. بسیاری از مشایخ در صحبت و خدمت وی تربیت یافتند. بسال ۵۲۰ هجری در حوالی شهر شبیلیه متولد شد. محیی الدین اعرابی از ارادتمندان او بوده است :

در فتوحات نقل است که خلق به جهت تیمن و تبرک دست شیخ ابو مدین را می بوسیدند ، از وی پرسیدند که تو در نفس خویش هیچ اثر بازیابی ؟ گفت : حجر الاسود از خود هیچ اثر باز می یابد که وی را از حجریت وی بیرون برد با اینکه وی را انبیا و رسل و اولیاء می بوسند ؟ گفتند نی : گفت : من همان حجر الاسودم و حکم آن دارم . و در اصطلاح صوفیه مقام «عدم تأثر از غیر» را مقام «حجر الاسود» گویند .

- و نیز ابو مدین گوید : اذا ظهر الحق لم یبق معه غیره ، یعنی هر گاه حق آشکار گردد غیر او با او نمی ماند .

بسال ۵۹۰ یا ۵۹۴ هجری در عباد نزدیک تلمسان در گذشت .

ابوالفتوح سعیدی قدس سره

ابوالفتوح الشهد سعید الصعیدی مرید و خلیفه شیخ ابو مدین بود .

جناب شاه نعمت الله ولی در باره اش می فرماید :

باز باشد ابوالفتوح سعید	که سعیدی است آن سعید شهید
از ابی مدین او عنایت یافت	به کمال از ولی ولایت یافت
وی در زمان خلیفه عباسی الناصر لدین الله بدرجه شهادت رسید .	

نجم الدین کمال کوفی قدس سره

نجم الدین کمال کوفی مرید و جانشین ابوالفتوح صعیدی بود . در شأن آنجناب همین بس که گفته اند :

صد هزاران شهر و کشور شد خراب . تا کمالی شد به کوفه کامیاب
آن بزرگوار به خدمت جمعی از بزرگان مشایخ عهد خود از جمله
محبیب الدین عربی و شهاب الدین سهروردی رسید و بالاخره خرقه تکمیل و
ارادت از دست شیخ ابوالفتوح پوشید و پس از وی به ارشاد خلق پرداخت و
مردانی مانند کمال الدین اسماعیل اصفهانی و ابن فارض حموی و شیخ صالح
بربری به صحبتش رسیدند .

در عهد المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی در بلاد مغرب وفات یافت .

جناب شیخ صالح بربری روح الله روحه

سید رضی الدین صالح بربری اهل بربر مغرب بود . در مصر و شام
با مشایخ طریق صحبت داشت و از خرمن فیض مصاحبت هر کدام خوشه ای چید
و سرانجام به خدمت شیخ کمال کوفی رسید و خرقه ارادت از او پوشید و هم
خلیفه او شد .

سالها در مصر اقامت داشت در آخر به عهد سلطنت اولجایتو خان
معروف به سلطان محمد خدا بنده وفات یافت .

جناب شیخ عبدالله یافعی قدس سره

ابوالسعادات عقیف الدین عبدالله بن اسعد الیافعی التمیمی در طریقت

استاد شاه نعمت الله ولی بود که سید دربارهاش فرموده است :

شیخ ما کامل و مکمل بود قطب وقت و امام کامل بود
یافعی بود و نام عبدالله رهبر و رهروان آن درگاه

دولت شاه سمرقندی در تذکره خود می نویسد :

شیخ الشیوخ عبدالله یافعی مردی بزرگ و اهل علم باطن و ظاهر بود و
سلسله خرقه اش به احمد غزالی می رسد و در علم تصوف مصنفاتی دارد .

جامی در نفحات می نویسد :

امام عبدالله یافعی از کبار مشایخ وقت خود بوده است و عالم به علوم
ظاهری و باطنی .

آثار آن جناب عبارتند از :

- ۱ - مرآت الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان و المكان
- ۲ - روضة الرياضین فی حکایات الصالحین
- ۳ - درالنظیم فی فضایل القرآن العظیم
- ۴ - کتاب الارشاد و النظر فی ذکر الله تعالی و تلاوة کتابه العزیز و فضل -
الاولیاء الناسکین و الفقراء و المساکین .
- ۵ - نشر المحاسن الغالیة فی فضل المشایخ اولی المقامات العالیة
- ۶ - الشماس العلم
- ۷ - مرهم العلل المنفصله فی الرد علی المعتزله
- ۸ - اطراب السامعین
- ۹ - نشر الريحان
- ۱۰ - کفاية المعتقد و نکایة المنتقد
- ۱۱ - منهل الفهوم فی شرح سنة العلوم

۱۲ - دیوان شعر موسوم به کتاب الدرد
وفات شیخ بسال ۷۶۸ هجری قمری اتفاق افتاد .

حضرت سیدنورالدین شاه نعمت الله ولی قدس سره

قطب الموحدين وسيد الكاملين نورالدین شاه نعمت الله ولی قدس سره
الازلی - از اقطاب بزرگوار و عرفای مشهور قرن هشتم و نهم هجری است که
چراغ تصوف اسلامی را در عصر خویش فروغ تازه ای بخشید و به نیکوترین وجه
روشن نگاه داشت و همه پیروان طریقت را تحت الشعاع مکتب خود قرار داد.
وی در حقیقت احیاء کننده طریقه فقر محمدی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در ممالک اسلامی بخصوص
ایران و هندوستان بود و سلسله ای که بنام اوست توانست در قرن دوازدهم هجری
طریقت محمدی را در ایران مجدداً احیا کند و تشنه لبان وادی عرفان را در این
سرزمین سیراب نماید .

جناب شاه نعمت الله در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول ۷۳۱ هجری
قمری در شهر حلب متولد شد . والد ماجدش جناب میر عبد الله از بزرگان و
مرشدان وقت بود و مادرش از خوانین شبانکاره فارس . نسبت ایشان به نوزده
واسطه به حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - میرسد . چنانکه خود میفرمایند :

نوزدهم جد من رسول خداست آشکار است نیست پنهانی

در ذکر نسبت خود جناب شاه اجداد خویش را بدین ترتیب نام میبرد.
میر عبد الله بن محمد بن میر عبد الله بن کمال الدین یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن
صالح بن میر حاتم بن سید علی بن ابراهیم بن سید علی کاشانی فرزند میر محمد بن
سید اسماعیل بن ابی عبد الله بن محمد باقر فرزند حضرت علی بن حسین علیهما السلام .

گفته اند که جناب شاه ازدوران کودکی استعدادی شگفت انگیز برای درك معارف و كشف معانی داشته اند چنانکه در همان اوان قرآن را حفظ کرده بودند .

مرا علمی که اندرسینه دادند یقین میدان که آن درسی ندادند

به سه حالی مرا گردید معلوم که شیخ چله را درسی ندادند

قبل از ورود به دایره فقر از محضر اساتیدی چند بهره مند شد و علوم صوری را فرا گرفت . ابتدا مقدمات علوم را نزد شیخ رکن الدین شیرازی و سپس علم بلاغت را نزد شمس الدین مکی بیاموخت . پس از آن سید جلال الدین خوارزمی علم کلام و حکمت الهی را با او بحث کرد و قاضی عضد الدین عیون کلام خویش را . در همین دوران بود که مرصاد العباد شیخ نجم الدین دایه و اشارات شیخ الرئیس ابوعلی سینا را آموخت و بخصوص فصوص الحکم شیخ المحققین و امام الموحدین محیی الدین بن العربی - قدس الله سره - را بخوبی فرا گرفت و حتی آنرا از حفظ داشت و سرانجام چنانکه خواهیم دید پس از ورود به دایره فقر و گذشتن از ظاهر و پیوستن به باطن توانست حکمت آنرا به ذوق دریابد. در رساله ای که در شرح ابیات فصوص الحکم نوشته اند میفرمایند.

کلمات فصوص در دل ما چون نگین در مقام خود بنشست

از رسول خدا رسید به او باز از روح او به ما پیوست

باری تحصیل علوم صوری آتش عطش سید نورالدین را برای حقیقت

خاموش نساخت و درد او را دوائی نبخشید

علماء رسوم می بینم همه را علم هست و نیست عمل

روز و شب عمر خویش صرف کنند در پی بحث و قیل و قال و جدل

سرانجام دفتر قیل و قال را بست و جریده ذوق و حال را گشود و در

طلب مرشدی کامل و پیری روشن ضمیر بجد و جهد پرداخت . این اولین دوره مسافرت‌های شاه نعمت‌الله بود که در جستجوی شیخ خود سالها به سیاحت پرداخت و هر جا از شیخی نشانی یافت بدان سوی شتافت . در این باره عبدالرزاق کرمانی از قول جناب شاه مینویسد .

« هر ناحیه‌ای که نشان میدادند درویشی هست به جد و جهد تمام به صحبت و خدمت او میرفتم و تربیت و ارشاد او را مترصد و منتظر میبودم تا ظهور حقیقت احوال او که به عنایت‌الله نشأه خود را فوق او می‌یافتم و او روی از راه تصرف من برمی‌تافت . »

بدین ترتیب جناب شاه نعمت‌الله چندین مرشد را خدمت کرد ولی هیچکدام را یارای آن نبود که بتواند در او تصرف کند تا سرانجام جناب شیخ عبدالله یافعی را در مسجدی در مکه معظمه زیارت کرد و در اولین ملاقات خود را قطره‌ای دید و او را دریائی . همانجا جناب سید دست ارادت بدامان شیخ عبدالله دراز نمود .

عاقلی بودم به عشق یار دیوانه شدم

آشنائی یافتم از خویش بیگانه شدم

رشته شمع وجودم آتش عشقش بسوخت

عارفانه با خیر از ذوق پیروانه شدم

جناب شیخ عبدالله یافعی که حضرت شاه او را سلطان اولیای جهان خوانده و سینه‌اش را مخزن اسرار و دَمَش را همچون دَم عیسوی احیاء کننده مردگان دانسته است نه تنها صاحب کمالات باطنی بود بلکه از فضایل صوری هم بهره‌مند بود چنانکه او را در زمره بزرگترین فقها و محدثان و مورخان

عصر خویش بشمار آورده اند. جناب یافعی خرقة خویش را از جناب شیخ صالح بربری گرفته بود.

صالح بربری روحانی شیخ شیخ من است تادانی
در شجره سلسله فقری خویش جناب شاه اقطاب سلسله خویش را به
ترتیب پس از جناب صالح بربری چنین ذکر میفرمایند.

شیخ کمال الدین کوفی شیخ ابو الفتوح الصعیدی شیخ ابو مدین مغربی شیخ
ابو سعود اندلسی شیخ ابو البرکات شیخ ابو الفضل بغدادی شیخ احمد غزالی شاه-
ابوبکر نساج شیخ ابو القاسم گرگانی شیخ ابی عثمان مغربی شیخ ابو علی کاتب
شیخ ابو علی رودباری شیخ جنید بغدادی سّری سقطی معروف کرخی داود طائی
حبیب عجمی حسن بصری حضرت علی بن ابی طالب - عَلَيْهِ السَّلَام - و حضرت رسول اکرم
- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -

در اینجا باید به نکته ای اشاره کرد و آن اینست که سلسله ای که مشایخ
جناب شیخ یافعی به آن تعلق داشتند پس از معروف کرخی بنام سلسله معروفیه
مشهور بود. جناب معروف کرخی اگرچه ابتدا داود طائی را خدمت کرد و خرقة
از او گرفت سالها افتخار شاگردی امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا - عَلَيْهِ السَّلَام -
را نیز داشتند.

کرده سپس خدمت هشتم امام	داشته معروف بسی اهتمام
از دم جان بخش علی رضا	یافته از بعد فنایش بقا
هست نظر ذکر نخست اوستاد	اینکه ز طائی شده در فقیرباد
پیش امامند ز خود بی خبر	ورنه دو صد طائی صاحب نظر
والی خلقند و ولی علی	یازده اولاد علی ولی

سلسله معروفیه را که اکثر سلسله های صوفیه از آن مشتق و منشعب شده

بود ام السلاسل می نامیدند . پس از جناب شاه بود که این سلسله بنام نعمت اللهی معروف گردید و تا کنون هم با همین نام مشهور می باشد جناب شاه هفت سال مرشد خود شیخ عبدالله یافعی را خدمت کرد و از محضرش کسب فیض نمود و از برکت انفس او از شاگردی به استادی و از مریدی به مرادی رسید .

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال بجان خدمت شعیب کند

پس از ترخیص از محضر جناب شیخ عبدالله یافعی دومین دوره از سفرهای طولانی جناب شاه به ممالک مختلف آغاز گردید لیکن این بار نه بعنوان طالبی تشنه لب که برای یافتن انسانی کامل طی طریق میکند بلکه بعنوان مرشد کامل و قطب وقت هر کجا تشنه لبی می یافتند از برکت انفس خویش سیراب میکردند و طالبان را دستگیری می فرمودند و در دغاشقان حق را تسکین می بخشیدند .

در کوی خرابات نشستم به سلامت	سر حلقه رندانم و فارغ ز سلامت
خوش خانه امنی است بیائید و ببینید	مستان همه خوش ایمن و یاران بسلامت
شخصی که از این مجالس ماروی بتابد	جاوید ندیمش نبود غیر ندامت
گر زاهد مخمور مرا قدر نداند	بسیار عزیزم بررندان به کرامت
گر بنده سید شوی و یار حریفان	سلطان جهان یار شود بلکه غلامت

مسافرتهای جناب شاه ابتدا به مصر بود و پس از آن به ماوراءالنهر آمدند و مدتی در شهر سبز نزدیک سمرقند ساکن شدند . در ضمن همین مسافرتها بود که ملاقاتی بین جناب شاه و امیر تیمور رخ داد .

باری تیمور نتوانست قدر شاه ولایت و سلطان عالم معنی را دریابد و قبل از آنکه اسباب نگرانی بیهوده او فراهم شود جناب شاه مصلحت در آن دید که از شهر سبز رخت عزیمت بر بندد و به هرات مسافرت کند .

هر کجا شهری است اقطاع من است گر به ایران گر به توران میروم
صد دزاران ترك دارم در ضمیر هر کجا خواهم چو سلطان میروم
آشکارا و نهان همراه عشق گاه پیدا گاه پنهان میروم
در هرات جناب شاه بانو جناب میر حسینی هر وی پرسنده سئوالات گلشن راز
از دواج کرد و ثمره این ازدواج فرزند صوری و معنوی او جناب برهان الدین
خلیل الله (متولد ۷۷۵) بود که پس از جناب شاه بمقام قطبیت سلسله نعمت الهی
رسید و عمر معنوی پدر و پیر خود را جاویدان ساخت . جناب سید در وصف
شاه خلیل الله می فرماید .

ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من

ای خلیل الله من فرزند من برهان من

شمع بزم جان من از نور رویت روشن است

باد روشن دایماً چشم و چراغ جان من

مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است

حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من

جناب شاه از هرات به مشهد سفر کردند و مدتی در تفت یزد رحل اقامت

افکنند و سرانجام در کوه بنان سکنی گزیدند. پس از مدتی جناب شاه به کرمان

و از آنجا به ماهان رفتند و قریب بیست و پنج سال از پایان عمر خویش را گاه

در کرمان و گاه در ماهان سپری کردند . در مدت اقامت جناب سید در ماهان

صیت شهرتش به اقصی نقاط ایران و هندوستان رسید و مشتاقان برای زیارت

او به ماهان سفر کردند . احمد شاه بهمنی از دکن تقاضا کرد تا جناب شاه به

هندوستان سفر کند شاه نواده خویش را به هندوستان فرستاد و مقدمات انتقال

سلسله نعمت الهی و مسافرت شاه خلیل الله را به دکن فراهم نمود . جناب شاه در پاسخ

به درخواست مریدانش در شیراز سفری به آن دیار کرد و میرزا اسکندر حکمران فارس مقدم او را گرامی داشت . گویند در هنگام ورود شاه به شیراز هزاران نفر به استقبال آمدند و از جمله ایشان میرسید شریف جرجانی بود .

جناب سید قریب صدسال زندگی کردند و سن خود را تا صدسالگی در اشعار خویش تصریح کرده اند .

قرب صد سال عمر من بگذشت قصد موری نکرده ام بخدا

سرانجام در روز پنجشنبه بیست و سوم ماه رجب ۸۳۲ و به قولی ۸۳۴ هجری در کرمان خرقه تهی کرد و جنازه اش بوسیله خلفا و خادمان و درویشان و اکابر شهر تاماهان دوش بدوش حمل و در آنجا بخاک سپرده شد .

نعمت الله جان به جانان داد و رفت برده میخانه مست افتاد و رفت
سید ما بنده خاص خداست گویا شد از جهان آزاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنود زنده دل از عشق او جان داد و رفت

جناب شاه را شمایل و خصایلی بود که در عین آرامی و حسن خلق و وقار حاضران را مسحور ابهت خویش میساخت . چهره ای سرخ و پیشانی ای متمایل به زرد قدی رسا و دستهایی بلند سخنانی وزین و آوازی دلنشین عباراتی سلیس و کلماتی فصیح داشت . عبدالرزاق کرمانی در رساله خود مینویسد :

« حضرت مقدسه در محاوره از اکابر ممتاز و درمجاوره از ارباب مجاهده مستثنی و از کبر و رعونت مبرا و از بخل و رذایل اخلاق بکلی دور و معرا بوده و در رعایت آداب و سیر و ملاحظه طریقه مصطفوی صلی الله علیه و اله سرآ و جهراً دقیقه ای اهمال نفرموده اند و در مقام سخن گفتن تانی و وقار و آهستگی و پیوستگی اختیار مینمودند و آواز بلند و سخن زشت نمیکردند از کمال اخلاق با خلایق به حسن خلق التفات لایق فرمودندی . »

از من به همه عمر یکی مور نرنجید تابود بر آن بودم و تا هست بر آنم
در مجلس شاه کسی رایارای سخن گفتن نبود و سخنان او آنچنان وزین
و کلمات او به اندازه‌ای فصیح بود که مستمع میپنداشت شاه از روی نوشته
بارساله‌ای قرائت میفرماید.

نعمت‌الله در حدیث آمد روح قدسی رسید و سامع شد

جناب شاه در زمینه تصوف اقداماتی نمود که باعث شد وضع صوفیه
رونق تازه‌ای بخود بگیرد و نتایج آن بنفع مردم ایران بخصوص و بسود جهان
تصوف اسلامی بطور عموم تمام شود. پاره‌ای از این اقدامات را جناب حاج
زین‌العابدین شیروانی ملقب به لقب فقری مستعلی شاه یکی از اقطاب سلسله
نعمت‌اللهی در بستان السیاحه و ریاض السیاحه ذکر کرده‌اند.

جناب شاه نعمت‌الله در ضمن ارشاد مریدان کثیر خود اوقاتی را صرف
فلاحت میگردوان عمل خویش را سرمشق مریدان خود قرار میداد. بدین ترتیب
فقیران سلسله نعمت‌اللهی عملاً مشغول فعالیت اجتماعی شدند و از بیکاری و
تنبلی کناره‌گیری کردند. توصیه جناب شاه به مریدان این بود که بهترین ریاضت و
نیکوترین وجه برای تصفیه دل و تزکیه نفس شفقت به خلق و خدمت در اجتماع
است و به آنها آموخت که چگونه میتوانند در عین حال که مشغول حق‌اند در
میان خلق بسر برند و خلوتی در انجمن داشته باشند. جناب شاه این نکته را حتی
در اشعار خویش ذکر فرموده‌اند - از آن جمله است بیت زیر که میفرماید.

ذکر حق ای یار من بسیار کن گر توانی کار کن در کار کن

فعالیت اجتماعی درویشان نعمت‌اللهی موجب شد که به عنایت حضرت
اللهی در روحیه آنان بسط بر قبض غلبه کند و از گوشه نشینی و انزوا بدر آیند و
کرکس سستی و کسالت و دل‌تنگی را از هوای سر بیرون کنند و در عوض شاهباز

نشاط و سرور و شادمانی را در آسمان دل به پرواز در آورند . جناب شاه عملاً نشان داد که گوشه نشینی و تنبلی موجب کسالت و سستی و دلتنگی است و فعالیت اجتماعی و معاشرت و مجالست با خلق خدا و خدمت آنها باعث انبساط خاطر و طرب است همین مخالفت جناب شاه را با کسالت و سستی میتوان در منع مریدان از اعتیاد به بنگ و حشیش ملاحظه کرد چنانکه میفرماید .

هر که با بنگیان دمی بنشست بنگی زشت کست بر خیزد

اقدام دیگر جناب شاه که بی ارتباط با توصیه ایشان در مورد اشتغال یافتن به مشاغل اجتماعی نبود این بود که مریدان خود را از پوشیدن لباسی مخصوص و ظاهر شدن به کسوتی خاص منع کرد چه به عقیده ایشان امور باطنی و معنوی را نمیتوان با تظاهر و ریا آمیخته کرد و قرب حق به گفته ایشان در بی رنگی است نه در سفیدی و سیاهی و شرف انسان در تخلق یافتن به اخلاق الله و متصف شدن به صفات حضرت الهی است نه مقید شدن به هر لباسی .

آنها که مقربان شاهند فارغ ز سفیدی و سیاهند

تشریف صفات کرده در بر وارسته ز جبه و کلاهند

اقدام دیگر جناب شاه در زمینه تصوف اسلامی پاک گردانیدن طریقت از هر گونه شائبه غیر اسلامی بود جناب شاه نعمت الله سعی کرد تا تصوف اسلامی را از عوامل غیر اسلامی که بخصوص از طریق مکاتب هندی وارد ممالک اسلامی شده بود مبرا سازد و لذا در رعایت احکام شریعت مقدس اسلام در بین مریدان و هواخواهان خویش اصرار میورزید و حتی شخصاً در مساجد حاضر میشد و مقتدای ائمه جماعت میگردد . این اصرار ورزی جناب شاه به اینجهت بود که در پیروی از جد خویش طریقت را از شریعت جدا نمیشمرد و وصول به حقیقت را از این طریق میسر میدانست .

دانستن علم دین شریعت باشد گر در عمل آوری طریقت باشد
 و ر جمع کنی علم و عمل با اخلاص از بهر رضای حق حقیقت باشد

اساسی ترین اقدام جناب شاه این بود که برخلاف روش مشایخ عصر خویش
 تصوف را امری انحصاری بشمار نمیآورد و در عوض اینکه مانند دیگران
 عده‌ای از طالبان الی الله را قبول کند و عده‌ای دیگر را رد، در به روی مشتاقان
 گشود و هر که را طالب مکتب توحید دید الفبای محبت به او آموخت، شاه از
 نظر کمال انسانیت تمام مردم را نیازمند و شایسته مکتب تصوف میدانست
 چنانکه خود میفرمود: هر که را تمام اولیا رد کردند من قبول میکنم و فراخور
 قابلیتش تکمیل میکنم. رضاقلی خان هدایت این موضوع را به نظم شیوایی در
 آورده است که چند بیتی از آن نقل میشود.

قطب اقطاب نعمت الله شاه گفت بر اعتماد و فضل اله
 هر مریدی که در ره مقصود مرشدان جمله را بود مردود
 فارغ او را ز دام و دانه کنید سوی کوی منش روانه کنید
 که من او را که خلق رد کردند گرچه دانم به میل خود کردند
 در پذیرم به فقر و مست کنم آنچه شایسته وی است کنم

جناب شاه نعمت الله نه تنها در نعمت به روی طالبان و سالکان و
 مریدان خویش گشوده بلکه با تمام ملل و نحل و سلاسل فقری زمان خویش سلوک
 میکرد و منتهای رسم صفا و آئین و فارا با آنان بجا میآورد و به هر دیار که
 میرسید با بزرگان و دانشمندان آن سامان بنحوی شایسته برخورد و معاشرت مینمود.
 ما چو دریائیم و خلق امواج ما لاجرم ما با همه در ساختیم
 بدین ترتیب حضرت شاه نعمت الله ولی چراغ فقر محمدی را در ایران
 فروغی تازه بخشیدند و طریقه مرتضوی را در این سامان مجدداً احیا کردند.

و با اقداماتی که نمودند پیروان خود را از هوی و هوس و بدعت و معصیت منع کردند و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح را همراه با سلوک و حفظ خلوت در انجمن درمیان سالکان مکتب توحید رواج دادند و بعد از آنجناب هم اقطاب سلسله نعمت الهی این روش را دنبال کردند .

پس از اینکه حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله خرقه تهی کرد فرزندش شاه خلیل الله ارشاد درویشان نعمت الهی را بعهده گرفت ، شاه خلیل الله از ایران به دکن رفت و تا زمان شاه علیرضای دکنی اقطاب سلسله در دکن سکونت داشتند تا اینکه در سال ۱۱۹۰ هجری قمری جناب سید معصوم علیشاه دکنی به ایران آمد و بزودی مردانی چون جناب فیض علیشاه و حضرت نورعلیشاه اصفهانی و مشتاق علیشاه را تربیت و با خون خود و رادمردانی چون حضرت مشتاق و مظفرعلیشاه و عده ای از سوخته دلان و سودا زده گان عشق نهال فقر را در ایران مجدداً آبیاری کردند تا درختی شود و آیندگان از ثمرات آن بهره مند گردند .

در ذکر خصائل جناب شاه گفته اند که هنگام صحبت کردن لحنی آرام داشت و سخنانی پیوسته که در کمال متانت و وقار بیان مطلب میفرمود بطوری که وقتی دریای علمش موج میزد و لب بسخن میگشود سلاست عبارات و فصاحت کلمات آنچنان بود که مستمع میپنداشت از روی رساله یا کتابی قرائت میکند .

سیری در دیوان اشعار شاه نشان میدهد که همین سلاست عبارات و صراحت معانی در اشعار ایشان حفظ شده بطوری که خواننده یا شنونده میتواند تصور کند که این اشعار را جناب شاه بالبداهه تقریر فرموده اند و مریدی آنها را تحریر کرده است :

جناب شاه در زمانی میزیست که بازار شعر و شاعری در ایران کاملاً رواج داشت . گفته شده است که شاه نعمت الله پس از شصت سالگی شروع به

سرودن اشعار خویش کرده است یعنی در اواخر دوران حکومت امیر تیمور و اوایل حکومت پسرش شاهرخ. گورکانیان عموماً برای شعرا و اصحاب قلم و هنرمندان احترام به سزائی قائل بودند و بخصوص اغلب شاهزادگان و امرای شاهرخ مانند بایسنقر میرزا و میرزا اسکندر فرزند عمر شیخ بن تیمور از عرفا و علما و هنرمندان استقبال میکردند و حتی در حلقه ارادت آنان در میآمدند و گاهگاهی خود به سرودن اشعار مبادرت میورزیدند. شاه نعمت الله رامیتوان از شعرای طراز اول و مشهور عصر خویش بشمار آورد و اگر چه تیمور از ایشان استقبالی که شایسته باشد به عمل نیاورد شاهرخ و مخصوصاً اسکندر بن عمر شیخ برای جناب شاه احترام زیادی قائل بودند.

اما شهرت و بزرگی جناب شاه بواسطه اشعار او نیست شاه در حقیقت شاعر نیست بلکه عارفی است که بیان حقیقت میکند و آن را به لباس شعر در میآورد. اشعار جناب شاه همه دارای مضامین عرفانی است و بیان حال کسی است که عمری به غم عشق نشانده شده و از سر ذوق چون دلباخته ای شیفته در پیشگاه معبود به نیایش پرداخته است.

نسبت شعر و شاعری بر من همچو ابجد بود بر جدم

جناب شاه اغلب بسرودن غزل اهتمام ورزیده اند و اشعار دیگر ایشان از قبیل قصائد و مثنوی ها و رباعی ها در مقام مقایسه با غزلها بسیار ناچیز است. در دیوان شاه ۱۵۵۰ غزل بدست مارسیده است و حال آنکه تعداد قصائد او از ۳۹ و مثنوی های او از ۷۱ و رباعی های او از ۲۹۴ و مستزادهای او از ۲ تجاوز نمیکند. ترجیع بندی هم بجناب شاه نسبت داده اند که تا اندازه ای مفصل است و به نظر میرسد که هاتف اصفهانی در سرودن ترجیع بند معروف خود از آن الهام گرفته باشد.

اگر چه در بدو امر بنظر میرسد که اشعار جناب شاه تکراری است در گفتار با قدری تأمل میتوان دید که جناب شاه در احوال مختلف فقط به بیان يك حقیقت واحد پرداخته و آنرا در قوالب مختلف و بصورت های گوناگون در آورده و به فراخور استعداد احباب، آنچه را که به ذوق دریافته بازگو کرده است. شعر اوزمزه ای است از چکامه حیات، نوائی است از نی هستی نغمه ای است از نغمات الهی و از آنجا که این زمزمه ای است جاویدان و نوائی سرمدی و نغمه ای آسمانی، جناب شاه تکرار آن را تکراری خوش میداند و میفرماید.

پر بود تکرار در گفتار ما تو خوشی بشنو که تکراری خوش است
 در اغلب اشعار خود جناب شاه بنحوی از انحاء از اتحاد و وحدت ناظر
 و منظور یا شاهد و مشهود یا طالب و مطلوب یا عاشق و معشوق و عشق سخن
 رانده است و معنی آن همانا بیان وحدت وجود است این نکته را شاه در
 بعضی از اشعار خود تصریح کرده است. مثلاً در رباعی زیر میفرماید.

در مذهب ما محب و محبوب یکی است

رغبت چه بود راغب و مرغوب یکی است

گویند مرا که عین او را بطلب

چه جای طلب طالب و مطلوب یکی است

برای بیان نظر خود در باره وجود، جناب شاه آنرا گاهی به دریا، و ظواهر و
 تعینات آن را به امواج و حبابهای آن تشبیه میکند و بدین ترتیب اعتباری بودن
 کثرت تعینات را نشان میدهد.

موج و بحر و حباب هر سه یکی است جز یکی نیست ز اندک و بسیار

امادر عین حال که جناب شاه این اعتباری بودن را میخواهد نشان دهد

ملاحظه او چنان است که از بیان او غیریت به هیچ وجه مستفاد نیست چنانکه

گفته اند وقتی از خواجه ظهیرالدین عبدالله خواست که غایت ملاحظه خویش را از توحید بیان کند و او در پاسخ، وجود را به نور آفتاب و ماهیات را به مظاهر تشبیه کرده جناب شاه او را تنبیه نموده و فرمود: ملاحظه چنان باید آب دریا با موج و حباب او که مظاهر را اگرچه امتیازی اعتباری ظاهر هست اما بحقیقت غیریتی ندارد. این معنی را جناب شاه به کرات در اشعار خود بیان فرموده و در رساله‌ای که در ترجمه ابیات فصوص الحکم نوشته است میفرماید.

وحدت ذات حق نماید رو	کنم اقرار عارفانه به او
وربه کثرت خیال بندد نقش	منکرش کردم و نگویم دو

با بیان دیگر جناب شاه میفرماید حقیقت وجود مانند نقطه‌ای است که دایره‌ای که از حرکت آن پیدا میشود، نمودار مظاهر وجود است که اگرچه بظاهر نمودی دارد اما در حقیقت این نمود اعتباری است. همچنین است الف و سایر حروف که از نقطه پیدا میشود و وجودشان اعتباری است در این مورد میفرماید.

نقطه در دایره نمود و نبود	بلکه آن نقطه دایره پیمود
نقطه در دور دایره باشد	نزد آنکس که دایره پیمود
همه عالم خیال او گفتم	باز دیدم خیال او او بود

بیت اخیر در واقع ترجمه دیگری است از بیت مشهور ابن عربی در

فصوص الحکم که میفرماید.

انما الـکون خیال	و هو حق فی الحقیقه
والذی يفهم هذا	حاز اسرار الطریقه

که شاه در ترجمه آن میفرماید .

ما خیالیم و در حقیقت او
جزیکی درد و کون دیگر کو
هر که اسرار مانکو دریافت
عارفی کاملی بود نیکو

بدین ترتیب جناب شاه مانند ابن عربی کون را خیالی بیش نمیداند اما در عین حال آنرا در حقیقت حق میداند و حضرت خیال را که یکی از حضرات پنجگانه است مرتبه‌ای از مراتب وجود می‌شناسد که به اعتبار ظلیت خیال به اعتبار حقیقت عین وجود است .

آنچه را که جناب شاه در دیوان اشعار خود به نظم در آورده در طی رسالات خویش به نثر بیان داشته است در رسالات خود جناب شاه اغلب بحث وجود را بر اساس نظریه وحدت وجود دنبال کرده است و همچنین دستوره‌های عملی طریقت را هم متذکر شده و در رسالاتی تحت عناوین مختلف از قبیل سلوک و نصیحت نامه و خلوت و توکل رموز عرفانی را به نحوی شیوا به نثر بیان داشته است تاکنون حدود ۱۳۱ رساله از جناب شاه بدست آمده که فقیر اکثر آنها را تاکنون ضمن ۴ مجلد چاپ و منتشر کرده‌ام .

ترجیع بند از جناب شاه نعمت الله

ای به مهرت دل خراب آباد
وز غمت جان مستمندان شاد
طاق ابروت قبله خسرو
چشم جادوت فتنه فرهاد
لب لعل تو کام بخش حیات
سر زلفت گره گشای مراد
هر که شاگردی غم تو نکرد
کی شود درس عشق را استاد
ما به ترك مراد خود گفتیم
در ره دوست هر چه بادا باد
دوش سرمست در گذر بودم
بر در مسجدم گذار افتاد
مقرئی ذکر قامتش می گفت
هر که آنجا رسید خوش بستاد

از پی آن جماعت افتادم تا به بینم که چیستشان اوراد
 ناگه آمد امام روحانی رفت بر منبر این ندا در داد
 که سراسر جهان و هر چه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

شاهدی از دکان باده فروش به رهی می گذشت سرخوش دوش
 حلقه بندگی پیرمغان کرده چون در عاشقی در گوش
 بسته زنار همچو ترسایان جام بردست و طیلسان بردوش
 گفتم ای دستگیر مخموران از کجا میرسی چنین مدهوش
 جام گیتی نمای با من داد گفت از این باده جرعه ای کن نوش
 گفتم این باده از پیاله کیست لب به دندان گزید و گفت خموش
 گر تو خواهی که تا شوی محرم در خرابات راز را می پوش
 تا که از پیر دیر پرسیدم که ز سودای کیست این همه جوش
 هیچ کس زین حدیث لب نگشود ناگهان چنگ بر کشید خروش

که سراسر جهان و هر چه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

ترك بالا بلند یغمایی سر و سردار ملك زیبایی
 شهرة انس و جان به خوشروئی فتنه مرد و زن به غوغائی
 طلعتش ماه برج نیکوئی قامتش سرو باغ رعنائی
 از در دیر چون برون آمد هرکشش دید گشت شیدائی
 ناگه از مرحمت نظر انداخت بر من مستمند سودائی
 گفت ای عاشق پریشان حال عشق نبود چو نیست رسوائی
 اگر ت آرزوی صحبت ماست چند هجران کشی و تنهائی

در ره دوست کفر و دین در باز در خرابیات باده پیمائی
 چونکه برگشتم از ره تقلید داد تعلیم من به دانائی
 که سراسر جهان و هرچه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

ترك سرمست چون کمان برداشت هر کسش دید دل ز جان برداشت
 در گمان بودم از خیال میانش چون کمر بست این گمان برداشت
 گفتم ای خسرو وفا داران قدمی چند می توان برداشت
 به گلستان خرام تا با تو من بیدل کنم ز جان برداشت
 در چمن رفت و همچو گل بشکفت رنگ خوبی ز ارغوان برداشت
 در زمان چونکه مست شد ساقی شیشه را مهر از دهان برداشت
 باده چون گرم شد به صیقل روی زنگی ز آئینه روان برداشت
 هر کدورت که داشت دل از درد درد او آمد از میان برداشت
 باده از حلق شیشه صافی دم به دم ناله و فغان برداشت

که سراسر جهان و هرچه در اوست

عکس يك پرتوی است از رخ دوست

غمزه شوخ آن بت طناز می کشد خلق را به عشوه و ناز
 در پس پرده می نوازد چنگ مطرب عود سوز بربط ساز
 او شهنشاه مسند خوبی ما گدایان آستان نیاز
 گه بود همچو باده جان پرور گه بود چون خمار روح گداز
 اوست مقصود ساکنان کنشت اوست مطلوب رهروان حجاز
 گر کشد خسروی است کام روا ور به بخشد شهی است بنده نواز
 ای دل از آرزوی آن داری که شود بر تو آشکار این راز

گذری کن به سوی میخانه تا به بینی حقیقتی ز مجاز
 سر به سر صوفیان با معنی هر یکی برکشیده‌اند آواز
 که سراسر جهان و هرچه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

ای غمت پادشاه کشور دل چشم مستت به غمزه رهبر دل
 سنبل زلف چون بر افشانی می شود پاره پاره کشور دل
 آزمودیم و دم نزد يك دم جان ما با غم تو بر در دل
 دلق ارزد اگر هزار هزار کوه اندوه تو بود بر دل
 زنده دل کن به باده نـابم که شرابی است نو به ساغر دل
 صبحدم لعبت پری زادی آمد و حلقه کوفت بر در دل
 در گشودم نشست مستانه روی خود داشت در برابر دل
 چون به دیوان دل فرو رفتم این سخن بود ثبت دفتر دل

که سراسر جهان و هرچه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

ساقیا باده شبانه کجاست می بیاور که دور نوبت ماست
 جام گیتی نمای پیش آور که در آن جرعه خدای ماست
 بی خبر کن مرا ز هستی خود تا خبر آرمت که یار کجاست
 به گدائی رویم بر در دوست که مراد همه جهان آنجاست
 چون شنید ساقی این ز من باپیر مشورت کرد و گفت این چه صلاست
 پیر پیمانه نوش پیمان ده آن زمانی که بزم می آراست
 گفت با دوست هر که بنشیند باید اول ز رای خود برخاست

تا به بینی به دیده معنی نعمت الله را تو از چپ و راست
 پس از آنت به گوش جان آید در جهان آنچه مخفی و پیداست
 که سراسر جهان و هرچه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

ما اسیران بند سودائیم دردمندان بند بر پائیم
 مستمندان وادی عشقیم مصلحت بین کوی غوغائیم
 گاه رعدیم و گاه برق آسا گاه ابریم و گاه دریائیم
 عاقلیم گاه و گاه مجنونیم بی سر و پا و بی سر و پائیم
 گه تهی کیسه گاه قلاشیم گاه پنهان و گاه پیدائیم
 گاه ماننده زمین بستیم گاه همچون سپهر بالائیم
 همچو سید ز کفر و دین فارغ در خرابات باده پیمائیم
 هر که با ما نشست مؤمن شد از دلش زنگ کفر بزدایم
 چون شود جان او به می صافی بعد از آتش تمام بنمائیم
 که سراسر جهان و هرچه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

دو شم از غیب پیر عالم عشق این سخن یاد داد از دم عشق
 کای گدای همه قدح نوشان جام می نوش تا شوی جم عشق
 کرده ام خود به ترك مردم عقل از برای صفای مردم عشق
 بستم احرام کوی کعبه جان غسل کردم به آب زمزم عشق
 چون رسیدم به قبله عرفات دیدم اندر هوای عالم عشق
 شور مستی فزون شده دل را هر دم از جرعه دمام عشق
 جمله کاینات و هرچه در اوست غرق بودند پیش شبنم عشق

نعمت الله را چو می دیدم شد یقینم که اوست محرم عشق
 ورق عاشقی چو شد معلوم این سخن بود فصل اعظم عشق
 که سراسر جهان و هرچه در اوست
 عکس يك پرتوی است از رخ دوست

شاه خلیل الله اول

برهان الدین خلیل الله فرزند و خلیفه الخلفای حضرت شاه نعمت الله
 ولی بود بسال ۷۷۵ هجری در کوهبنان کرمان متولد شد، در سن ۵۹ سالگی
 جانشین پدر گردید.

مدتی بدستور میرزا شاهرخ فرزند امیر تیمور بهرات رفت، پس از
 چندی بکرمان مراجعت کرد و فرزند خود شاه شمس الدین محمد را در ماهان
 بجای گذارد، و خود با دو فرزندش شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین
 محب الله متوجه دکن گردید. پیش از آن فرزند دیگر جناب شاه خلیل الله بنام
 شاه نور الله بدکن عزیمت کرده بود. شاه خلیل الله مورد احترام و تکریم سلاطین
 و حکام و مردم آندیار قرار گرفت و هم در آنجا تا زمان رحلت بماند. مزارش
 در بیدر دکن واقع و زیارتگاه خاص و عام است.

شاه حبیب الدین محب الله

شاه حبیب الدین محب الله فرزند شاه خلیل الله بود و باتفاق پدر از
 ماهان به هند رفت. پادشاه دکن سلطان احمد شاه بهمنی نواده خود را بعقد
 وی در آورد. شاه حبیب الدین پس از پدر بسال ۸۶۰ برمسند ارشاد نشست و

به دستگیری طالبان پرداخت. سن جنابش ۷۸ سال و کسری بود و بسال ۹۱۴ هجری بعهدسلطان محمود شاه بهمنی وفات یافت و در مزار پدر مدفون گردید.

شاه کمال الدین اول

میرشاه کمال الدین عطیة الله الحسینی فرزند و خلیفۀ شاه حبیب الدین
محب الله بود.

میرشاه برهان الدین خلیل الله ثانی

شاه خلیل الله ثانی فرزند شاه تقی الدین فرزند میرشمس الدین محمد
فرزند شاه خلیل الله فرزند شاه نعمت الله بود پس از میرشاه کمال الدین عطیة الله
الحسینی بمرتبه ولایت رسید. این شاه خلیل الله ثانی هم مانند شاه خلیل الله اول
به هرات رفت و در آنجا شهید گردید. آنگاه جسدش را به یزد حمل و درتفت
یزد در عمارت شاه ولی دفن نمودند. در سالهای اخیر سنگ لوحه ای در عمارت
شاه ولی کشف شده که این ابیات بر آن منقور و منقوش گردیده بود.

شاه برهان دین خلیل الله	کرد در خاکدان چو قطع حیات
سال تاریخ فوت او جستم	از دل خویشتن بوقت وفات
گفت چون در هرات گشت شهید	سال فوتش بود شهید هرات

(۹۲۵ هجری)

میرشاه شمس الدین محمد اول

پس از شاه خلیل الله ثانی فرزندش میرشاه شمس الدین محمد خلیفه
وی گردید .

شاه حبیب الدین محب الله ثانی

میرشاه حبیب الدین محب الله ثانی پس از میرشاه شمس الدین محمد
سمت خلافت یافت و بعضی نام آنجنابرا میرشاه محب الدین حبیب الله ثانی
نیز گفته اند .

شاه شمس الدین محمد ثانی

میرشاه شمس الدین محمد ثانی خلیفه شاه حبیب الدین محب الله ثانی بود .

میر کمال الدین عطیة الله ثانی

مرید و خلیفه شمس الدین محمد ثانی بود .

میرشاه شمس الدین محمد ثالث

مرید و خلیفه کمال الدین عطیة الله ثانی بود .

میر محمود دکنی

میر محمود دکنی خلیفه شاه شمس الدین محمد ثالث بود . مزارش در ۴ کیلومتری حیدرآباد دکن واقع و به درگاه شاه محمود معروف است .

شمس الدین دکنی

شیخ شمس الدین دکنی مرید و خلیفه میر محمود دکنی بود و پس از وفات در کنار آرامگاه مرشدش بخاک سپرده شد .

سید رضا علیشاه دکنی

سید رضا علیشاه دکنی مرید و خلیفه شیخ شمس الدین دکنی بود و جنابش از اقطاب بزرگوار سلسله نعمت الهی و بانی مجدد اساس فقر نعمت الهی در ایران بود . با مر آن جناب سید معصوم علیشاه دکنی بایران آمد و در ترویج سلسله علیه نعمت الهی کوشید . مقبره اش مجاور مقبره میر محمود دکنی در حوالی حیدرآباد است .

صاحب طرائق مینویسد: متجاوز از ۱۲۰ سال عمر نمود و شصت سال به استقلال بر سجاده ارشاد نشسته و جمعی کثیر در خدمت حضرتش تربیت شده بدرجات عالیہ رسیدند .

سید معصوم علیشاه دکنی

نامش میر عبدالحمید و در طریقت مسمی به معصوم علیشاه . مولدش

حیدرآباد دکن بود و نیاکانش صاحبان دولت و ثروت بودند . پس از تحصیل علوم صوری به خدمت ارباب وجد و حال شتافت و حلقه ارادت جناب سیدشاه علی رضا را به گردن نهاد ، و سالها او را خدمت کرد ، تا به مرتبه ارشاد رسید . گویند سید در هند جاه و جلالی داشت و هرگاه که سواراسب می شد هشتادمرد با چوبهای طلا و نقره او را همراهی می کردند . چون با همراهان به دکن خدمت شاه علیرضا رسید مورد توجه قرار گرفت و شاه او را فرمود که فردا تنها بدیدن ما بیا ، روز بعد سید هرچه داشت بخشید و راه خانقاه شاه را در پیش گرفت . از فرط فقر در راه مقداری سرگین چارپایان با خود جمع کرد که نیاز دوده شاهی کند . نظام علیشاه در این باره می فرماید :

پس روان شد جانب دربار شاه فرد و تنها طالب فیض اله
دید در اثنای ره بعره بعیر قدری از آنها گرفت آن بی نظیر

سید به امر شاه علیرضای دکنی جهت ارشاد طالبان ایران بسال ۱۱۹۰ از بحر عمان بفارس آمد . جماعتی در شیراز تسلیم جنابش شدند که از جمله جناب فیض علیشاه (۱) و نورعلیشاه بودند . سید پس از تکمیل آندو آنان را صاحب اجازت گردانید و امور کلی و جزئی طریقت رضویه را به جناب نورعلیشاه محول فرمود . پس از ۲-۳ سال توقف در شیراز کریمخان زند بتحریر مفسدین به آزار سید پرداخت . در این هنگام مردی جانی نام که در اصل هندو زاده بود بر سر آن بود که به کریمخان زند تقرب جوید ، حيله ها برانگیخت و با زروسیم بعضی از درباریان شاه را بفریفت . روزی که کریمخان به عزم گردش از شهر خارج شده بود ، خود را به شاه رسانید و پس از تعظیم و تکریم اظهار کرد

۱ - جناب فیض پیش از آن خلیفه سلسله نوربخشیه بود و برای خود تکیه و خانقاهی در اصفهان داشت .

چون از دوستان شهریارم می‌خواهم شما را بیاگاهانم که :

سیدی درویش هست آتش پرست	دارد اندر شهر تو اکنون نشست
گاه دع‌وای خدائی میکند	گاه شاهی گه گدائی میکند
ساحراست و می‌برد دلها ز کف	باشد از ذریه شاه نجف
مردمان برگرد او آیند جمع	جمله چون پروانگان برگرد شمع
گر در اینجا ماند او ای نیکبخت	در رباید آخر از تو تاج و تخت

و عده‌ای از اراذل را که با خود جمع کرده بود بشهادت طلبید . چون شاه سخن او بشنید بر قولش اعتماد کرد و دستور داد که سید را بامریدان از شیراز بیرون کنند . در این سفر فیض‌علیشاه ، نورعلیشاه ، مشتاق‌علیشاه و نظیر علیشاه و درویش حسینعلی در خدمت آنجناب بودند .

در این ایام در اصفهان علی‌مرادخان داعیه سلطنت داشت و در هر گوشه مملکت هرج و مرج ظاهر شده بود .

قاجاریه به کمک آغامحمدخان بدفع علی‌مرادخان و تسخیر عراق و فارس کمر همت بستند زمانیکه علیمرادخان از اصفهان فرار می‌کرد پاره‌ای از درویشان جلالی در کوچه و بازار بوق و نغیر نواختند و اظهار شادی کردند .

علیمرادخان کینه عموم درویشان را در دل گرفت و چون دوباره در اصفهان کر و قری یافت اهل سعایت بنا بر عادت یادآور شدند که این طایفه نیز مانند صفویه خیال سلطنت دارند و او را مجبور کردند که در صدد ایداء سید و یارانش برآیند .

رستم خان داروغه اصفهان و اصلان‌خان که هردو برادر و از منسوبان مقرب علیمرادخان بودند مأمور شدند که ایشانرا از تکیه فیض در نهایت اهانت و خواری بیرون کنند فی الجمله ماموران حکومتی به آن تکیه ریختند و هر چه

بود غارت کردند و جناب سید و نور علیشاه و حاج محمد حسین معروف بزین الدین را دست بسته به خانه داروغه بردند و حاج محمد حسین را که از اجله علما بود رها کردند .

سید را با جناب نور علیشاه باتفاق بعضی مخلصین با هزار مشقت و آزار از اصفهان بیرون کردند و آنان به عزم خراسان راه کاشان را پیش گرفتند . در مورچه خورت که نه فرسخی اصفهان است برای رفع خستگی منزل گزیدند و در سایه درختی آرمیدند . سید ساعتی سربجیب مراقبت فرود چون سرب آورده فرمود که هنوز آزار داروغه تمام نشده و پاره‌ای از اعضای ما را خواهد برید هر که میل دارد سلامت باشد متواری شود ، همه برفتند جز جناب نور علیشاه که در خدمت سید بماند . در این اثنا دو نفر فراش حکومتی رسید یکی گوش جناب سید و نور را برید و برای رستم و اصلان برد دیگری آنانرا از کاشان عبور داده به تهران رسانید .

چون آغامحمدخان قاجار ، در اوقات توقف شیراز که به امر کریم خان حبس نظر بود ، بتوسط حاجی ملاجعفر شوشتری با سید سر و ستری داشت و به این طایفه حسن ظنی ، از حال سید و همراهان باخبر گردید و آنها را مورد اکرام و انعام قرار داد و مخارج راه آنها را تا مشهد مقدس تأمین نمود . جناب سید و همراهان بمشهد وارد شدند و در این سفر جناب نور علی ، حسینعلی ، مشتاق علی ، نظرعلی و صفاعلی و شوقعلی در خدمت بودند .

پس از زیارت امام همام عازم هرات شدند و در آنجا شاهزاده فیروز-الدین افغان ، محمد کاظم خان شاملو و احمدخان تیموری و جمعی اکابر در حلقه ارادت سید درآمدند . پس از چندی خاصان همسفر که نورعلی ، حسینعلی ، مشتاقعلی و رونقعلی و سید مظهر علی و عده‌ای دیگر بودند مرخص کردند و

خود عازم رابل و هندوستان گردید در این سفر رضاعلی هراتی، عین علی هراتی، درویش حسینعلی، وحیدرعلی در خدمت سید بودند.

سید پس از سیاحت آن بلاد از طریق دریا عازم عراق گردید و در نجف اشرف اقامت گزید پس از مدتی بکربلای معلی آمده ساکن گردید و در این مقام شریف جناب نورعلی، رونقعلی، مجذوبعلی، رضاعلی و عونعلی و حیدرعلی در خدمت بودند. سید پس از زمانی چند دیگر باره عازم زیارت آستان علی بن موسی الرضا شد و چون به کرمانشاه رسید آقامحمدعلی فرزند آقامحمدباقر بهبهانی آنجناب را گرفته محبوس کرد.

صاحب طرائق مینویسد - از جمعی معتبران کرمانشاهان و غیره استماع نمود و بعضی از ایشان که ملازم آقامحمدعلی بودند بیان نمودند که آنجناب را در باغ عرش برین شهید کرده و در همان جا که اکنون عمارت است مدفون کردند و در این باب اصرار داشتند.

صاحب اصول الفصول مینگارد - سید معصوم علیشاه در هزار و دو بیست و دو ازده از کربلا به کرمانشاهان آمد او را گرفته محبوس کردند و بعد از مشاوره مصلحت دین و دولت خود را در هلاک او دانستند. و اذیت و آزار سید را روا داشتند جوالی نیمه اش سنگ و در نیمه دیگر سید را گذاشتند و سر جوالی را بسته شب به دوش حمال داده بردند و به رود قره سو انداختند.

چنانچه گذشت سید معصوم علیشاه را بایستی مجدد سلسله نعمت الهی در ایران دانست. زیرا از اواخر دوره صفویه تصوف در ایران بتدریج رو بانحطاط رفته ود. هجوم افغانها و لشکرکشی های نادر و حکومت زندیه (لرها) مردم را از توجه به معنویات بازداشته بود و از سلاسل صفویه در زمان ورود جناب سید معصوم علیشاه به ایران جز اسمی باقی نمانده بود از آن جمله تعدادی

چند از سلسله نوربخشیه در مشهد و چند نفری از ذهبیه در شیراز میزیستند . ورود سید به ایران و جذب معنوی او و آمادگی مردم پس از کشت و کشتارهای قبلی و رفتار ناصواب تعداد معدودی علمای ظاهر موجب ترقی روز افزون مکتب تصوف و عرفان گردید . هر کجا که سید و یارانش قدم می نهادند مردم بی اختیار بآنان می گرویدند .

سن جناب سید را متجاوز از ۶۰ سال نوشته اند . درباره سیما و قیافه و شکل ظاهری سید صاحب طرایق می نویسد : شخصی سبز چهره از متاع ملاحظت بابهره بود ، کسوت درویشان پوشیدی و موی سر نتراشیدی ، وضعیف اندام و اندک قصیر القامه و طویل الفکره و قلیل الکلام بود ، و به جهان و زخارف آن هرگز التفات نمی فرمود ، و هرگز مال دنیا ذخیره نمی نمود ، آنچه را به عنوان نیاز بوی می دادند بین فقرا و درویشان قسمت می کرد ، و خود نیز زیاده از یک سهم قبول نمی کرد و خویشان را یکی از ایشان می شمرد .

از آنچه آقا محمد علی در رساله خیراتیه آورده معلوم می شود تاریخ شهادت سید ۱۲۱۱ هجری بوده و کلمه «تاریخ» تاریخ شهادت وی شده است .

قطب الموحدین حضرت نورعلیشاه قدس سره

نام وی به مناسبت نام جد ماجدش « ملا محمد علی امام جمعه طبس » میرزا محمد علی ، و والد ماجدش میرزا عبدالحسین فیض علیشاه بود . جناب فیض فرزند مستعد خود را پس از بلوغ و اکمال فضائل صوری به خدمت سید معصوم علیشاه روانه نمود و وی به فقر نعمت الهی مشرف شد . بدین ترتیب اب و ابن در طریقت برادر و همراز و همدم شدند .

والد و مولود گشته در طریق همدگر را هم برادر هم رفیق
جناب نورعلیشاه در سفر و حضر سالها در خدمت حضرت سید معصوم
علیشاه بود و به درجه کمال و مقام وصال رسید و سید او را خلیفة الخلفاء خواند
و ملقب به نورعلیشاه ساخت .

حضرت نور بر خورد خود را در شیراز با جناب سید معصوم علیشاه در
رساله اصول و فروع خود به نحوی شیوا بیان می کند که ما بطور خلاصه چند
سطری از آنرا در زیر ذکر می نمائیم :

«روزی با دل پردرد و جان غم پرورد در دارالعلم شیراز از روی عجز
و نیاز به کوچهای می گذشتم و به آب دیده خاک راه می شستم . ژنده پوشی را
دیدم جامه عریانی در برو کلاه بی نشانی بر سر. از ناصیه اش نور سیادت تابان،
و از جبهه اش نجم سعادت نمایان، رشته تدبیر در کف تقدیر سپرده سر تسلیم در
جیب رضا فرو برده جمعی از اطفال پریشان حال برگرد او جمع ، نه از حال
پروانه آگاه و نه از شمع ، از هر طرفی سنگی به تارک مبارکش می انداختند ،
و آن فروزنده اختر برج دانائی و درخشنده گوهر درج یکتائی، لب گلبرگ را
چون غنچه به تبسم گشوده، بلبل آسا باین بیت مترنم بود .

سرم از سنگ طفلان لاله زار است جنون گل کرده ایام بهار است
چون این حال را از او مشاهده کردم یکی بر هزار شد دردم ، زمام
اختیارم از دست شد و عقل هوشیار سرمست ، خواستم به خدمتش برسم جرأت
نکرده با قدم حیرت بسوی خانه رفتم ، و جز به بستر بیداری و بیقراری در آن شب
نخفتم تا که سفیده صبح صادق طالع شد و شعشعه مهر جهان تاب ساطع ، کمر همت
بر میان بسته از خانه بر آمدم و از در طلب به جستجوی او در آمدم ، کوچه به
کوچه دویدم و خانه به خانه پرسیدم ، اثر از او در شهر نیافتم ، رو به جانب

صحرا شتافتم ناگاه از گوشه رازی به گوشم رسید آوازی، که ای دیوانه سرشار و ای سرمست هشیار، دانم که دل آشفته و شوری در سرداری بگو که مطلب چیست؟ و در چه کاری؟ زمین بوسیده پیش رفتم و به هر دو دست دامن پاکش گرفتم عرض کردم تو از مطلب من آگاهی، از حال تو خواهم آگاهی، لعل گوهر بازگشود و بالطف بی شمار فرمود تا از بند علائق و عوایق بر نیائی و در سلك مجردان در نیائی و صاحب دل نشوی این حال را قابل نشوی. عرض کردم چگونه صاحب دل تو انم شد؟ فرمود سیاحت کن در عالم خود، باز گفتم از آن عالم بی خبرم تو آگاهی باش راهبرم. ای درویش توفیق رفیق من گردید و ناوک عرضم به هدف اجابت رسید دستم را گرفت و جامه حوبت از برم کند و سه مرتبه به آب تو بتم در افکند. بعد اسمی تعلیم کرد و لوحی تسلیم. «

فیض علیشاه در طبرستان بزاد و از آنجا به اصفهان رفت و رحل اقامت در آن دیار افکند. نورعلیشاه در اصفهان متولد شد و تحت تربیت و ارشاد والد ارجمند خویش نشو و نما یافت. جناب سید معصوم علیشاه بسال ۱۱۹۰ هجری از طریق دریا به شیراز آمد آوازه شهرت او در اصفهان به گوش فیض رسید. فیض به همراهی فرزند خود نورعلیشاه عزم شیراز کرد و به خدمت سید شتافت پدر و پسر پس از تشرف مدتی در خدمت سید به سیر و سلوک گذرانند.

در این هنگام مردی به نام جانی هندو که از سید طلب کیمیا کرده و جوابی نشنیده بود به کمک عده ای ذهن کریمخان زند را نسبت به سید و یارانش مشوب کردند و وکیل الرعایا را از کثرت تعداد مریدان سید و خطر داعیه حکومت وی ترسانیدند. خان زند سید درویش و یارانش را از شیراز تبعید کرد. جناب نورعلیشاه در خدمت سید از شیراز به سوی اصفهان روان شدند. در راه به هر جا که می رسیدند اهالی به سبب آنکه این جماعت مبعوض خاندانرا آزار

می دادند . جناب نورعلیشاه در این باره می فرماید :

میر میران سید مظلوم را	پیرو اجداد خود معصوم را
دل به پیکان بلا آماج کرد	با مریدان از دیار اخراج کرد
من که بودم از مریدانش یکی	داشتم در خدمتش قرب اندکی
هر کجا می بود بودم همراهش	در همه حالی ز احوال آگهش
هر دو مغضوبی و اخراجی شاه	با مریدان روی آورده براه
صیت بد نامی ما عالم گرفت	شورش زان در بنی آدم گرفت
سوی هر شهری که بنهادیم پای	شهریان گفتند اینجا نیست جای
گر شما را جای اندر شهر بود	شه چرا بیرون ز شهر خود نمود
زود زود از شهر ما دوری کنید	از نظرها جمله مستوری کنید
تا نگردد شاه بر ما خشمناک	طل نسازد باسنان خشم چاک (۱)

جناب نورعلیشاه به اتفاق سید و پدرش به اصفهان رسید و در آنجا بماند . سپس باتفاق سید از راه کاشان عازم تهران و از آنجا به مشهد مقدس و هرات رفت . از هرات جناب نورعلیشاه باتفاق جناب مشتاق و دیگران به اصفهان مراجعت فرمود و پس از چندی باتفاق جناب مشتاق بقصد زیارت آستانه شاه نعمت الله ولی عازم کرمان و ماهان شدند جناب نورعلیشاه در این باره می فرماید :

ز اولیای حق یکی فرزانه ای	از می اسرار حق مستانه ای
بس که مشتاق رخ عشاق بود	نزد عشاقش لقب مشتاق بود
چون به هر حالی مرا آن یار بود	از دل و جان محرم اسرار بود
روز و شب بودیم خوش بایکدگر	گه جلیس خانه گه یار سفر

گرچه می بودم منش اندر سبیل
لیک می بودیم با هم همقدم
مقتدای مرشدان راه ما
و آن گرامی پادشاه شه نشان
جذبه عشقش ز شهر اصفهان
بردسوی خویش ما را کش کشان (۱)

نورعلیشاه باتفاق جناب مشتاق چندی در ماهان اقامت گزیدند در این ایام مردم بسیاری براهنمائی ایشان ارشاد شدند و به فقر نعمت الهی گرویدند و بحدی قلوب اهالی آن سامان را مجذوب خود ساخته بودند که از معمرین بنقل از پدران خود شنیدم که گفته بودند مردم کرمان از خرد و بزرگ و فقیر و غنی در شبهای جمعه هزار نفر برای زیارت آن بزرگوار پیاده بطرف ماهان براه میافتادند. دیری نپائید که بسبب غوغای مریدان ناچار آهنگ کرمان کردند و در این باره جناب نورعلیشاه میفرماید :

نرم نرمک تا بکرمان آمدیم
چون درون شهزمان مأوای شد
می پرست و باده خواران آمدیم
شهریان را شورشی بزپای شد (۲)

در این سفر چنانچه در دیوان مشتاق مقدمه کتاب نگاشته آمد به دستور ملا عبدالله امام جمعه کرمان جناب مشتاق را شهید کردند (۲۷ رمضان ۱۲۰۶). نورعلیشاه به ناچار ترك آن دیار فرمود و به شیراز رفت. در شیراز به علت غوغای مریدان لطفعلیخان زند از وی بهراسید و او را نپذیرفت جناب نورعلیشاه از شیراز به عراق رفت و در کربلا اقامت گزید. احمد پاشا والی بغداد به او اظهار ارادت نمود و سقاخانه‌ای در کربلا برایش ترتیب داد و منصب سقائی

۱ - صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲ جنات الوصال چاپ انتشارات خانقاه

۲ - صفحه ۱۶۳ جنات الوصال

بدو بخشید . جناب نورعلیشاه مدت پنج سال در کربلا مستقر بود .

ملاقات نورعلیشاه و سید بحر العلوم

در کربلا عده‌ای از علمای ظاهر به مخالفت جناب نورعلیشاه برخاستند و وی را تکفیر کردند و نامه‌ای به نجف برای حجة الاسلام آقای سید مهدی طباطبائی ملقب به بحر العلوم قدس سره فرستادند تا ایشان را هم برانکار و تکفیر جناب نورعلیشاه همدست سازند. سید در جواب فرمود اگر مرا در این مورد مقلد میدانید روا نیست که امضای حکم خود را از من بخواهید من تا برایم معلوم نشود حکمی نتوانم کرد . اینک من در نجفم و شما در کربلا و شخصی را که نام می‌برید ندیده‌ام و نمی‌شناسم و معرفتی به کفر و ایمانش ندارم به زودی به سفر کربلا خواهم آمد و تحقیق امر او خواهم کرد چون این جواب به کربلا رسید منکرین ساکت و منتظر ماندند تا هنگام زیارت مخصوص برسید و بنا به وعده جناب سید به کربلا وارد شد و در این ایام بود که در صدد تحقیق امر برآمد. برای اینکار سید به عالمی امین که با هر دو طرف رابطه داشت و گویا آخوند ملا عبدالصمد همدانی بود فرمود می‌خواهم این مرد را که مورد تکفیر قرار گرفته و عده‌ای در پی هلاک او هستند ببینم . شبی پنهانی او را به خانه خود دعوت کن تا من نیز در تاریکی شب به آنجا بیایم و وی را ملاقات کنم . جناب آخوند حقیقت حال را خدمت نورعلیشاه عرض کرد و مورد موافقت قرار گرفت . شبی را معین کردند و سید رعایت احتیاط را فرمود و به میزبان دستور داد که محل جلوس آندو قرین یکدیگر نباشد و قلیان جداگانه و غذا در ظرف مجزا تهیه گردد. بالاخره در شب ملاقات جناب سید به جناب نورعلیشاه فرمود: ای درویش این چه همه است که در میان مسلمانان راه انداخته‌ای . جناب نورعلیشاه

در جواب فرمود که نام من درویش نیست نام من نورعلیشاه است. سید فرمود: شاهی شما از کجا رسیده است، نورعلیشاه جواب داد از جهت سلطنت و غلبه و قدرت بر نفس خود و سایر نفوس سید فرمود بر سایر نفوس از کجا، میزبان گوید تصرفی به ظهور رسید و تغییری پیدا و تحیری حاصل گردید که زبان از وصف آن قاصر است. جناب سید به من فرمود لحظه ای خارج شوید که مرا با ایشان سخنی است. بیرون رفتم تا مرا باز خواندند. قلیان را که آوردم سید به دست خود به جناب نورعلیشاه تعارف کرد و در یک ظرف غذا خوردند و آنشب چنین گذشت، شب دیگر سید توسط من تقاضای ملاقات کرد نورعلیشاه فرمود ما را به او کار نیست اگر ایشان را کاریست نزد ما بیایند. لذا پاره ای از شبها که کوچه ها خلوت میشد جناب سید و من عبا بر سر کشیده به منزل جناب نورعلیشاه میرفتیم. چون اهالی کربلا از توقف جناب نورعلیشاه در آنجا راضی نبودند و از طرفی فتحعلیشاه به والی آنجا سفارش کرده بود که جناب نورعلیشاه را از آن دیار اخراج کند به سعی و خواهش جناب سید بحر العلوم و آقا میر سید علی صاحب ریاض جناب نورعلیشاه به قصد زیارت مکه معظمه از سلیمانیه به جانب موصل مسافرت کرد و در این سفر چندی در سرپل ذهاب بماند. جناب مجد و بعلیشاه نقل می کنند که در اینجا جمعی مخلصین را احضار و جناب حسینعلیشاه را به عنوان وصی و خلیفه خود معرفی کرد و فرمود قریباً به موصل رفته و در آنجا خرقه تهی خواهم کرد. جنابش همانطور که فرموده بود به موصل روی نمود و در آنجا به سال ۱۲۱۲ هجری وفات یافت و در جوار مرقد حضرت یونس نبی مدفون گردید.

شمایل و خصایل

جناب نورعلیشاه مردی بسیار زیبا روی و مشکین موی و گیسو بلند بود . با هر کس چنان رفتار نمودی که به يك برخورد دل از کفش ربودی . از علوم رسمی آنزمان بهره وافى داشت و از قواعد شعر و شاعری نصیب کافی .

تالیفات

آثار جناب نورعلیشاه عبارتند از :

- ۱ - کبرای منظوم در منطق .
- ۲ - رساله در علم کیمیا .
- ۳ - رساله جامع الاسرار .
- ۴ - رساله اصول و فروع :
- ۵ - تفسیر منظوم سوره بقره .
- ۶ - منظومه هائی به عنوان روضة الشهداء .
- ۷ - دیوان غزلیات .
- ۸ - تفسیر منظومه خطبة البيان .
- ۹ - جنات الوصال .
- ۱۰ - رساله منظوم در کیمیا .
- ۱۱ - رساله مشكوة النجات .

جناب نورعلیشاه در جذب قلوب و ارشاد طالبان جاذبه فوق العاده ای داشت به هر دیار می رسید مردم آن مرز و بوم به دیدارش میشتافتند و حلقه ارادتش را به گردن مینهادند . شورشى در آن دیار ایجاد میشد که حکام از بیم کثرت مریدان وی او را از آن بلاد تبعید می کردند و به حدی در قلوب پیروان تأثیر

گذارده که او را مؤسس و مجدد سلسله نامیدند .

جناب نورعلیشاه خواهر جناب رونقعلیشاه را به عقد ازدواج درآورد .
این بانوی گرامی طبعی موزون داشت و ذوقی سرشار و در شعر حیاتی تخلص
می نمود . دیوان اشعارش باقی است .

جناب نورعلیشاه از بی بی حیاتی يك فرزند دختر منحصر بفرد داشت
بنام طوطی . سید ابوالمعالی محمد سعیدالحسینی ملقب به سرخ علیشاه که از
مریدان آنجناب بود به دامادی وی مفتخر گردید . طوطی بسال ۱۲۷۰ و اندی
وفات یافت و جنازه اش را فرزندش سید محمد به عتبات برد و در آنجا
به خاک سپرد .

جناب نورعلیشاه بسال ۱۲۱۲ در موصل وفات یافت . رونقعلیشاه

در تاریخ وفات آنجناب چنین گوید :

گشت تاریخ وفاتش « اختیار »	کرد عقبا را به دنیا اختیار
یافت وصل و گشت تاریخش « غریب »	در دیار موصل آخر آن غریب

سن جناب نورعلیشاه

سال تولد نورعلیشاه روشن نیست و کتب سیر و تواریخ صراحتی در
این باره ندارد . در مقدمه کتاب جنات الوصال به قرینه سن آن بزرگوار را
حدود ۴۰ سال تخمین زدیم ولی ضمن مطالعه ای که در تصحیح دیوان اشعار
انجام شده حدس ما به این جا رسید که سن آنجناب از چهل متجاوز و به حدود
پنجاه سال هم رسیده است و این بیت دلیل مدعا است .

به پنجه سال سامانی سرانجام نشد این پنج روزه کی توانی
باتوجه به اینکه این بیت در دیوان نوریه است و میدانیم در اواخر

عمر زمانی که آن جناب در سرپل ذهاب اقامت داشته سروده است چنین میتوان
پنداشت که سن آن حضرت مسلماً از پنجاه سال هم گذشته است بادر نظر گرفتن
تاریخ وفات ایشان که به سال ۱۲۱۲ هجری اتفاق افتاده باین گمان تاریخ
تولد ایشان را میتوان در حدود سال ۱۱۶۰ هجری دانست .

ترجیع بندی از جناب نورعلیشاه

ای آنکه طلب کنی خدا را	آئینه حق شناس ما را
رندانه در آی در خرابات	جامی بکش و بین صفا را
پشمینه زهد را قبا کن	وانگاه بمی ده آن قبارا
بیگانه ز خویش تا نگردی	دیدار نه بینی آشنا را
هرگز نرسی بگنج الا	تا نشکنی این طلسم لا را
خوش آنکه براه کوی وصلش	گم کرده ز شوق دست و پارا
ای شیخ ز روی واحدیت	شناخته ای اگر تو ما را

در کعبه و سومنات مائیم

عالم صفتند و ذات مائیم

مائیم ز خویش بیخودانه	سر مست ز باد مغانه
از هستی و نیستی منزله	مطلق ز علایق زمانه
از ما اثری نماند جز یار	چون آتش عشق زد زبانه
مائیم نشان بی نشانی	هر چند ندارد او نشانه
یار آمد و غیر شد فراموش	عشق آمد و عقل شد روانه
ما برخط و خال دوست حیران	زاهد به خیال دام و دانه
پیدا و نهان بجز خداوند	غیری نبود چو در میانه

در کعبه و سومنات مائیم

عالم صفتند و ذات مائیم

ما زانوی زهد را شکستیم
تسبیح به خاک ره فکندیم
هوئی ز میان جان کشیدیم
پیوند از این و آن بریدیم
پیوسته فتاده در خرابات
تا جام جهان نمای باقیست
در ظاهر اگر چه بس حقیریم
در باطن خویش هر چه هستیم

در کعبه و سومنات مائیم

عالم صفتند و ذات مائیم

گشتیم مقیم بر در دل
سلطان غمش علم برافروخت
اسرار نهان ز روی ساقی
از دیده جان کنیم دایم
در قلم عشق یار ما را
بس دل که به صیدگاه عشقش
پروازکنان به گلشن جان

در کعبه و سومنات مائیم

عالم صفتند و ذات مائیم

دوشم به برآمد آن دلارام
ز انوار تجلی جمالش
در آئینه دید عکس خود را
بگشود چو آفتاب حسنش
بگرفت به خلوت دل آرام
افزود صفای باده در جام
افتاد به زلف خویش در دام
از چهره صبح پرده شام

افکند ز لطف ساقی عشق
 زان باده هر آنکه خورد جامی
 دوش از غم یار میزدم جوش
 آوازه و اشربوا در ایام
 دید اول کار تا به انجام
 کس آمد ز سروش غیب پیغام

در کعبه و سومنات مائیم

عالم صفتند و ذات مائیم

رو هستی خویشتن فنا کن
 در دیده ما درآ و بنشین
 از دُردی ما بنوش جامی
 چون قطره درآی اندر این بحر
 گر طالب گنج لایزالسی
 مردانه ز خویشتن برون آی
 بگذر ز خودی خود چو منصور
 فانی شو و جای در بقا کن
 نظاره صورت خدا کن
 درد دل خویشتن دوا کن
 خود را به محیط آشنا کن
 در کنج دل است، دیده وا کن
 رو بر در کعبه رضا کن
 رو بر سردار و این ندا کن

در کعبه و سومنات مائیم

عالم صفتند و ذات مائیم

ما مهر سپهر لا مکانیم
 مفتاح رموز کنت کنز
 در هر نظری بصیر و بینا
 مستیم و خراب و لا ابالی
 در خلوت خاص عشق همدم
 در هیچ دری رهش نباشد
 چون نور علی مدام باخویش
 بیرون ز جهان جسم و جانیم
 مجموعه ستر کن فکانیم
 گویا به زبان این و آنیم
 از خلق کنار و در میانیم
 با سید آخر الزمانیم
 آنرا که ز خویشتن برانیم
 گوئیم به هر زبان که دانیم

در کعبه و سومنات مائیم

عالم صفتند و ذات مائیم

قطب العرفاء الکاملین حضرت حسینعلیشاه قدس سره

نامش حاج محمدحسین موصوف به شیخ زین الدین و ملقب به حسینعلی شاه بود . در اصول الفصول اصلش را از تبریز و در بستان السیاحه از خوانسار نوشته اند . آباء و اجدادش اغلب عالم و فاضل بودند . صاحب طرایق مینویسد که خدمت حضرت سید معصوم علیشاه به فقر نعمت الهی مشرف شد و با جناب نورعلیشاه در طریقت همدم و هم قدم بود اما به عقیده مؤلف بستان السیاحه با اجازه جناب سید معصوم علیشاه خدمت جناب نورعلیشاه مشرف به فقر شد . جنابش در اصفهان ابتدا به تحصیل علوم رسمی پرداخت و چون مقصد خود را در آنها نیافت در طلب صحبت اهل حال برآمد تا به خدمت جناب سید معصوم علیشاه رسید و در سایه ارادت وی بیارمید . سالها در خدمت آن بزرگوار به ریاضت و مجاهدت پرداخت و در سفر مشهد مقدس و هرات همراه سید بود و پروائی از ملامت خویش و بیگانه نداشت . به دستور جناب سید از هرات به اصفهان مراجعت و در همانجا متوقف گردید و از راه تدریس و مباحثه به ترویج و تبلیغ معارف اسلامی پرداخت .

به سال ۱۲۱۲ هجری که جناب نورعلیشاه در سرپل ذهاب بود خواص ارادتمندان خود را طلب کرد و جناب حسینعلیشاه را به جانشینی خود تعیین فرمود و در همان سال جناب نور در موصل وفات یافت و جناب حسینعلیشاه به اصفهان آمد . جناب حسینعلیشاه در عوالم تجرید و فقر نمونه بود هرگز از ثروت دنیا که درویشان به رسم نیاز به خدمتش میدادند چیزی برای خود بر نمیداشت و به مستحقان میداد زندگی خود و خانواده اش از منافع دو دستگاه شعر بافی موروثی اداره میشد . مادری پیر و زنی بدخوی داشت که تکفل آنها را عهده دار

بود. زن جناب حسینعلی شاه همه روزه با مادر پیر وی نزاع میکرد به حدیکه جمعی از خواص خدمت شیخ عرض نمودند که این زن را طلاق دهید تا آسوده شوید. فرمود: پس از من کسی باوی نخواهد ساخت می ترسم اگر بی شوهر بماند تاب نیاورده و در معصیت افتد و من مؤاخذه شوم بهتر آنست که با او بسازم و آزارش را تحمل کنم. جنابش مخارج زن و مادر را نقدی میداد و خود به تنهایی در مدرسه به نان و ماستی میگذراند و اگر مهمانی میرسید به مخلصین میسپرد که پذیرائی کنند. با این سلوک و رفتار بازهم معاندین آسوده نبودند، شاگردان جناب ملاعلی نوری ساکن اصفهان که در حکمت برامثال و اقران برتری داشت مانند ملا محمدعلی نوری و شیخ زاهد گیلانی ثانی از اراکتمندان جناب حسینعلیشاه بودند و در مجلس ایشان از پذیرائی اهل مجلس و دادن قلیان به آنان تفاخر میکردند و این وقایع اسباب دلشکستگی جناب ملاعلی نوری شده بود. لاجرم به تحریک اراذل و اوباش برضد جناب حسینعلی شاه پرداخت و نامه ای به جناب میرزای قمی فرستاد که حضرات معتقد به توجه بتصویر مرشد در هنگام عبادت اند، و جواب خواست. خلاصه به هر کس نامه ای نوشت و به قتل جناب حسینعلیشاه فتوا گرفت.

حاجی محمدحسن خان مروزی متعهد شد که حاجی محمدحسین رادر کمال خواری بیاورد و به دست خود او را بکشد تا کار ثوابی کرده باشد. لاجرم به حضور فتحعلیشاه اظهار کرد که این فرقه راداعیه سلطنت است و کثرت مریدان برای اخذ بیعت و علما قتل این طایفه را جایز بلکه لازم شمرده اند. چنانچه در کرمان و کرمانشاهان هم این حکم جاری شد (قتل مشتاق و جناب سیدمعصوم علیشاه) شاه چون این سخنان بشنید به اصفهان مأمور فرستاد که فوری حاجی محمدحسین را گرفته به تهران بیاورند و به خان مروزی بسپارند،

مأموران چون به اصفهان رسیدند به خانه آنجناب ریختند و ایشان را بزنجیر و غل کشیدند. معلوم نیست که چه اتفاق افتاده بود که مجدداً شاه مأمور فرستاد که با جنابش بی ادبی نکنند و به شرط رضامندی و اراده خود به حضور برسند. لذا جناب حسینعلیشاه به میل خویش روانه طهران گردید و به حضور شاه رسید. فتحعلیشاه چون آنجناب را بدید گفت شما به صورت عالمی خوش سیرت مینمائی چرا اینقدر بدنام و درسلک جمعی متهمان درآمده‌ای؟ جناب حسینعلیشاه فرمود که ایشان را اهل دعا و صاحب اجازه در اوراد و ادعیه دانسته و معاشرت کرده‌ام و از ایشان اجازه بعضی ادعیه و اوراد گرفته‌ام خلافتی را که منکران گویند از آنها ندیده‌ام و انکار ایشان نکرده‌ام ارباب غرض مرا متهم کردند. شاه گفت به مسجد بروید و وعظ کنید تا علما شما را مخالف خود ندانند و گویند شاه این شعر سعدی را برای حاجی بخواند :

مردمان منع کنندم که چرا دل بتو دادم

باید اول ز تو پرسید چنین خوب چرائی

و جنابش به اصفهان مراجعت فرمود .

جناب حسینعلی شاه به عزم مکه معظمه از اصفهان به شیراز رفت و در آنجا گروهی از علما و فضیلاب شیراز به خدمتش رسیدند که از آنجمله مولانا نصرالدین دارابجردی و آقا محمدتقی بود . در حجاز و مکه بسیاری بشرف صحبتش افتخار یافتند که از جمله آنها محمدعلی پاشا والی مصر بود . از آنجا که وفات حضرت شاه علیرضا در هندوستان در زمان جناب حسینعلیشاه اتفاق افتاده است بایستی تذکر داد که جنابش در عصر خود افتخار ریاست صوری و معنوی تامه سلسله علیه نعمة اللهیه را دارا بوده است .

جناب حسینعلیشاه بسال ۱۲۳۲ به قصد زیارت امام حسین - علیه السلام - به عراق رفت و در کربلا اقامت گزید و جناب مجدوبعلیشاه را به حضور طلبید و با حضور عده‌ای از ارادتمندان ایشان را خلیفة الخلفا و جانشین خویش معرفی فرمود و در شب چهارشنبه یازدهم محرم سال ۱۲۳۴ هجری در حین خواندن نماز مغرب دار فانی را وداع گفت و در آنجا مدفون گردید .

سلطان العارفین حضرت مجدوبعلیشاه قدس سره

نامش محمدجعفر فرزند حاج صفرخان فرزند حاج عبدالله خان فرزند حاج محمدجعفر همدانی کبودرآهنگی بیوک آبادی و در طریقت ملقب به مجدوبعلیشاه بود . آباء و اجداد آن جناب اغلب از امرا و بزرگان ایل قراقرلو بودند . مرحوم حاج عبدالله خان در زمان کریم خان زند حکومت همدان را داشت . جناب مجدوبعلیشاه از ۱۰ - ۱۸ سالگی در همدان به تحصیل علوم ادبیه پرداخت پس از آن به اصفهان رفت و مدت پنج سال عمر خود را در آنجا صرف آموزش علوم کلام و ریاضی و حکمت طبیعی و الهی نمود، پس از اصفهان به کاشان مسافرت فرمود و چهار سال در خدمت محقق نراقی مولانا محمد مهدی به تکمیل تحصیل فقه و اصول مشغول گردید .

بالاخره علم صوری جنابش را قانع ن ساخت و در طلب ارباب حال برآمد تا در اصفهان خدمت جناب حسینعلی شاه رسید و به شرف توبه و تلقین ذکر فائز آمد و از برکت توجه آن حضرت به درجه عالی نائل شد و در این راه به صحبت جناب سید معصوم علیشاه و نورعلیشاه رسید و تکمیل گردید و از طرف جناب نورعلیشاه در ارشاد طالبان طریقت منصب خلافت یافت و پس از جناب

حسینعلی شاه قطیبت سلسله نعمت‌اللهی به ایشان مفوض گردید . در سال ۱۲۱۱ هجری به مکه معظمه مشرف شد و در اوایل سال ۱۲۳۴ در کربلا خدمت جناب حسینعلیشاه رسید و آنجناب وی را خلیفه‌الخلفای خود گردانید . وی پس از فوت جناب حسینعلیشاه به وطن مألوف خود مراجعت فرمود . در سن ۶۴ سالگی به قم رفت و از آنجا عازم تبریز شد ، در تبریز بیماری وبا شایع بود . ارادتمندان پس از یک دفعه شرفیابی از ترس بیماری شهر را ترك کردند ، حتی حاجی ملا رضای همدانی (کوثرعلیشاه) پیردلیل آن جناب بدون خبر از تبریز بیرون رفت ، تنها کسی که تا دم واپسین با او بسر برد صدرالممالک اردبیلی بود . جنابش در همان ایام به بیماری وبا مبتلا شد و خرقه تهی کرد و در مقبره سید حمزه مدفون گردید (روز پنجشنبه ۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۳۹) پس از آن مرحوم حاج میرزا عبدالکریم فرزند آقامیرزا ابوالقاسم ایروانی بر مرقد آن جناب عمارتی ساخت و تکیه‌ای عالی بنانهاد و اکنون تکیه مزبور خانقاه و زیارتگاه اخوان نعمت‌اللهی است .

تالیفات و آثار جناب مجذوب عبارتند از :

- ۱ - مراحل السالکین
- ۲ - مرآت الحق
- ۳ - شرح عربی دعای اللهم نور ظاهری بطاعتک
- ۴ - تعلیقات بر کتب کفایة المقصد و مدارک الاحکام و شرح لمعه و شرح

بر زیارت جامعه

- ۵ - رساله‌ای در وحدت وجود است .
- ۶ - گویا آن بزرگوار را آثار دیگری نیز بوده است .

قطب العارفین حاج زین العابدین شیروانی (مستعلیشاه) قدس سره

نامش زین العابدین فرزند اسکندر شیروانی شماخی و ملقب به مستعلی شاه بود. به سال ۱۱۹۶ در شماخ متولد شد در ۵ سالگی به اتفاق پدر و خانواده به عراق رفت و در کربلای معلّی ساکن گردید. مدت ۱۲ سال در خدمت والد خویش و سایر علما به تحقیق علوم رسمی پرداخت. در سن ۱۷ سالگی مدتی را به ریاضت و مجاهدت گذرانید و به این نتیجه رسید که ترک تقلید آباء و اجداد نموده راه حق را به طریق تحقیق باز شناسد و در این راه خدمت جناب سید معصوم علیشاه، نورعلیشاه، رضاعلیشاه هراتی و رونق علیشاه کرمانی رسید و از مصاحبت آنان دریافت که ورای علوم ظاهری علوم باطنی هم هست، انقلاب احوالی در وی پدید آمد و عزم سیر آفاق نمود و اکثر بلاد ایران و افغانستان و هندوستان و مصر و عربستان را سیاحت کرد تا به خدمت حضرت مجذوبعلیشاه رسید و حلقه ارادت ایشان را گردن نهاد. خود در این باره می فرماید:

«سلطان العرفاء و برهان الاتقیاء فخرالواصلین و زین العارفین الواصل بالله حضرت مجذوبعلیشاه را مریدم و بندگی آن حضرت و ملازمت آن درگاه را به خواجگی عالم و سلطانی بنی آدم برگزیدم.»

مدتی در خدمت حضرت مجذوب بود و به دستور ایشان به شیراز رفت و ایامی چند در آنجا سکونت گزید و با آزار و اذیت اهل آن سامان روبرو شد و در تاریخ ۱۲۳۵ هجری به امر حضرت مجذوب تأهل اختیار کرد. حضرت مجذوب پس از عزیمت به تبریز جنابش را خلیفة الخلفا گردانید و راهنمایی سالکان و ارشاد طالبان را به وی مفوض فرمود.

در سال ۱۲۵۳ هجری در آخرین سفر به مکه معظمه در حوالی جده

وفات یافت و در قبرستان جده مدفون گردید . از تألیفات ایشان بایستی
 بستان السیاحة و ریاض السیاحة و حدیقة السیاحة و کشف المعارف را نام برد .
 جنابش شعر می سرود و تمکین تخلص می فرمود . این رباعی از ایشان

است :

شد کشف بر آنکه بنده پستِ علی است

کاحکام دو عالم همه در دستِ علی است

چون مست علی شدن نه آسان کاری است

پس مست کسی باش که او مستِ علی است

حاج میرزا زین العابدین (رحمتعلیشاه)



حاج میرزا زین العابدین فرزند حاج معصوم بود . او را به نام عم پدرش حاج میرزا زین العابدین قزوینی تاجر معروف که از ایران به عراق رفته بود نامیدند و بهمین مناسبت وی را میرزا کوچک میخواندند در طریقت ملقب به رحمتعلیشاه بود . در شیراز خدمت جناب حاجی شیروانی ملقب به مستعلیشاه به فقر نعمت الهی مشرف شد . چندی بعد برای درك محضر حضرت مجذوبعلیشاه به همدان رفت پس از مدتی جناب مجذوب نامه ای بوی دادند که به مستعلیشاه

برساند ایشان از همدان مراجعت در قمشه به جناب مستعلیشاه رسید که از شیراز با عیال و اولاد تبعید شده بود .

جناب مستعلیشاه نامه را خواند و فرمود همه را به شما سپرده‌اند و خود از کاروانسرا بیرون رفت سواران حکومتی برای کشتن حاجی شیروانی سر رسیدند و حاجی رحمتعلیشاه را گرفتند و نزد امیر قاسم خان پسر سلیمان خان اعتمادالدوله خالوی آغامحمدخان قاجار بردند . در خانه حاکم او را مورد شکنجه قرار دادند تا محل حاجی شیروانی را نشان دهد . چون امام جمعه اصفهان آقا میرمحمد مهدی از دستگیری حاجی رحمتعلیشاه اطلاع حاصل کرد بر آشفت و با جمعی به منزل حاکم رفت و گفت ایشان فرزند حاج معصوم از فحول علمای شیراز است و او را خلاص کرد و در مجلس بالای دست خود نشانید . جناب رحمت چند روزی در منزل امام جمعه اصفهان بود پس از آن عیال حاجی را به شیراز به وطن مألوف رسانید . در سال ۱۲۴۹ هجری قمری باز سفری به قمشه و محلات و تبریز رفت .

محمدشاه چون به سلطنت رسید به سبب ارادتی که به درویشان داشت جنابش را به عنوان نایب الصدر شیراز انتخاب و اوقاف و وظایف علما و سادات آن دیار را به حضرت رحمت واگذار کرد .

در زمان رحمتعلیشاه سلسله نعمت‌اللهی به اوج قدرت خود رسید و خلق بیشماری در دیار اسلام به طریقه حقه نعمه‌اللهیه گرویدند و مشایخ بیشماری را تربیت فرمود که از آنجمله جناب صفی و جناب حاج محمد کاظم اصفهانی را باید نام برد . در قطعه زیر بیت دوم را به ایشان نسبت می‌دهند .

گفت رحمتعلی آن قطب مدار توحید

که از او این سخن اندر همه اعصار بماند

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل

خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

در سن ۷۰ سالگی شب یکشنبه ۱۷ صفر ۱۲۷۸ هجری قمری وفات

یافت و در قبرستان وادی السلام شیراز مدفون گردید :

حاج آقامحمد (منور علیشاه)



حاج آقامحمد ملقب به لقب طریقت منور علیشاه فرزند حاج محمد حسن برادر حاج معصوم عم حضرت رحمتعلیشاه بود . جنابش بی اندازه مورد توجه پدر بود و در سایه تربیت پدر و استعداد ذاتی به مدارج عالیہ علم و عمل و قدس و تقوی ارتقاء یافت و در جمیع فنون و علوم نقلیه و عقلیه ماهر و توانا گردید .

گویند هر زمان همراه فرزند برادر خود جناب رحمتعلیشاه خدمت حضرت حاج زین العابدین شیروانی میرسیدند ، مرحوم شیروانی به رحمتعلیشاه میفرمود که قدر حاجی عم خود را بدانید که به مقامی رفیع و مرتبه ای منیع خواهد رسید .

جناب منور علیشاه خدمت حضرت رحمتعلیشاه به فقر نعمت الاهی مشرف شد و پس از خلع خرقة هستی از دست آن قطب صاحب راه، خرقة هدایت و ارشاد پوشید و به امر وی به تربیت طالبین و هدایت سالکین کوشید .
پس از رحلت حضرت رحمتعلیشاه به نص وی بر مسند خلافت و قطبیت سلسله علیه نعمت الاهی قرار گرفت .

اجازه نامه های ارشاد و نص قطبیت حضرت منورعلیشاه از طرف حضرت رحمتعلیشاه قدس سرهما

در سنه ۱۲۷۲ هجری قمری حضرت رحمتعلیشاه سفری به کرمان فرمودند و چون بیمار بودند به احتیاط اینکه مبادا اجل ایشان فرا رسد اجازه نامه زیر را برای جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه به شیراز فرستادند .

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي ورجائي

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين . اما بعد در هر بلدی از بلاد از طالبین طریقه حقه نعمت الاهی هستند و لازم است کسی متقی و پرهیزکار به زیور صلاح و سداد آراسته و از نقایص و معایب پیراسته باشد تا ایشان را راهنمایی کند و جناب فضایل مآب و محامد انتساب عم اکرم جناب حاجی آقا محمد از هر جهت به صلاح و سداد آراسته و از نقایص و معایب پیراسته بوده اند و از ایشان اعلم و اصلح نبود لهذا زحمت میدهم ایشانرا که هر گاه طالب حقی پیدا شود ذکر انفاسی و قلبی که به ایشان رسیده است با فکر و اوراد و ادعیه تعلیم نمایند و ضمنت نفرمایند و شبهای جمعه را به نهجی که اطلاع دارند احیاء بدارند و نیاز سبز کنند و دعای نیاز و سفره را به نهجی که رسیده است معمول دارند

و فقیر را از دعای خیر فراموش ننمایند ، و هر گاه در این سفر اجل فقیر رسید مراقب احوال فقرای سلسله علیه نعمة اللہیہ رضویہ بشوند . ایشان را به مواعظ کافیہ و نصایح شافیہ دلالت کنند و ملاحظات اهل روزگار را منظور ندارند ، و ایشان را در مواعظ و نصایح سودمند معاف ندارند و طریق محبت و شفقت را از دست ندهند . مقرر آنکه برادران جانی و اخوان ایمانی سخن جناب حاجی آقامحمد را در امور شریعت و طریقت بشنوند و اطاعت ایشان را بکنند و از سخنان ایشان بیرون نروند . تحریر فی بیست و پنجم شهر شوال المکرم سنہ ۱۲۷۲ محل مهر - عبده زین العابدین .

صورت اجازه نامه دوم که حضرت رحمت علیشاه پیش از رحلت به خط خود مرقوم و به خاتم شریف مختوم فرموده اند و نص قطبیت و خلافت حضرت منور علیشاه میباشد .

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي و رجائی

معروض رأی برادران جانی و دوستان روحانی میدارد که چون در هر وقتی از اوقات شخصی دین دار و پرهیزکار باید که در طریقت حقه نعمت الهیه شیخ راه باشد و مشغول به ارشاد طالبین راه هدی شود و اذکار و اوراد را به طریقی که از مشایخ عظام رسیده به طالبین تلقین کند و ایشان را تربیت نماید و در این اوقات که فقیر حقیر زین العابدین الشهیر به حاجی میرزا کوچک و رحمتعلی النعمة الهی اراه الله حقایق الاشیاء به ارشاد این سلسله مأذون و مفتخر است و نظر به اینکه عمر فقیر قریب به آخر است و بعد از خود باید شخصی پرهیزکار را به این امر مأمور نمایم و جناب فضایل مآب فخر العارفین عم اکرم امجد جناب حاج آقا محمد به کمال صلاح آراسته و از جوامع نقایص پیراسته اند و شایستگی این امر را بر وجه کمال دارند و بهتر از ایشان متصور نیست لهذا جناب عم اکرم حاجی آقا محمد را مأذون و مأمور به هدایت طالبین و ارشاد سلسله نعمت الهیه نمودم باید پس از فوت فقیر بهر نحو که صلاح بدانند در ترویج طریقت رضویه سعی فرمایند و طالبین راه هدی را راهنمایی نمایند و اذکار و اوراد را بطریقی که به ایشان رسیده به طالبین تلقین نمایند و شبهای جمعه نیاز سبز کنند و روح فقیر را شاد فرمایند و جمیع اخوان باید متابعت ایشان را منظور دارند و امثال او امر جناب عم امجد حاجی آقا محمد را بر خود لازم شمارند و بهیچوجه خلاف فرمایش ایشان را جایز ندانند .

تحریر فی بیست و دوم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۷۷

محل مهر - عبده زین العابدین

حضرت منورعلیشاه سالهای دراز در شیراز مشغول ارشاد و هدایت طالبان صراط مستقیم توحید حقه نعمت الهیه بود. جمعی کثیر به هدایت مشایخ عظام که از جنابش مأذون و مجاز بودند در اغلب بلاد ایران و هندوستان سلسله ارادتش را گردن نهادند و به شرف توبه و تلقین مشرف آمدند.

معظم له پس از طی ۷۶ مرحله از مراحل زندگی در شب شنبه سال ۱۳۰۱ هجری قمری از دارفانی به جهان جاودانی خرامید. جسد پاکش را به جوار حضرت سیدالشهدا علیه السلام بردند و در آن تربت مطهر در مرقد پدر عالی گهرش به خاک سپردند. رحمت الله علیه.

حاج علی آقا ذوالریاستین (و فاعلیشاه)



حاج علی آقا ذوالریاستین ملقب به وفا علیشاه بسال ۱۲۶۴ هجری در شیراز متولد شد . در بدایت عمر در سایه تربیت پدر والا گهر به تحصیل فضائل و کمالات پرداخت . پس از فراغت از مبادی و مقدمات بتعلم فقه و اصول پرداخت و از حکمت و ریاضیات نیز بهره وافیه یافت و هر یک را از آموزگاران عصر خود نیکو اکتساب کرد بطوریکه از مرتبه تعلم و استفاضه پا بدائره تعلیم و افاضه نهاد و مراتب سیر و سلوک را در ظل توجهات پدر عالیقدر خود حضرت منور علیشاه (حاج آقا محمد شیرازی) تکمیل فرمود .

در سال ۱۳۰۱ هجری قمری که ۳۷ مرحله از زندگانی را طی نموده بود والد ماجدش در نهم شوال روز جمعه بمرض استسقا و ضیق النفس رحلت فرمود. روزی چند قبل از رحلت حاج آقامحمد مرحوم حاج میرزا حسن فسائی صاحب فارس نامه ناصری و آقای میرزا سلیمان نایب الصدر اصفهانی و آقای محمد باقر عموزاده مرحوم امام جمعه و چند نفر از معاریف ارادتمندان در محضرش حاضر بودند. آقای میرزا سلیمان نایب الصدر عرض میکند: حضرت آقا، بعد از حضرت تعالی تکلیف فراق چیست؟ جناب حاج آقامحمد میفرماید آقا علی آقا را بگوئید بیاید، بعد از آنکه حاضر میشود حضرت منورعلیشاه شرحی برای معرفی ایشان تقریر میفرماید و آقای حاج شیخ یحیی امام جمعه فارس مینویسد. در پایان حضرتش نوشته را مهر نموده و بحضور میفرماید اقرار مرا تائید نمائید که بعد از من اختلافی واقع نشود.

متن اجازه نامه‌ای که حضرت منورعلیشاه جهت حضرت وفاعلیشاه تقریر نموده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی

الحمد لله رب العالمين والعاقيه للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين. اما بعد معروض رأی برادران جانی و دوستان روحانی و ایمانی میدارد که چون در هر وقتی از اوقات شخص دین دار پرهیز کاری باید که در طریقت حقه نعمت الهیه شیخ راه و مشغول بارشاد و دستگیری طالبین راه هدی باشد و اذکار و اوراد را بطریقی که از مشایخ عظام رسیده بطالبین تلقین نماید و ایشانرا تربیت کند و در این اوان که فقیر محمد حسن منورعلی نعمت الهی که بارشاد و دستگیری و تربیت این سلسله علیه

مأذون و مفتخر است نظر باینکه دنیا را بقائی نباشد و بعد از خود باید شخص پرهیزکار لایق خداشناسی را باین امر مأمور و باین کار مأذون نمایم که فقرا و طالبین محروم نمانند و فرزند ارجمند سعادت مند علی آقا که بزور صلاح آراسته و بکمال معرفت پیراسته و شایستگی این امر را در نهایت کمال بوجه استقلال دارد و از ایشان در فقرا اصلح و اورعی ندیده‌ام لهذا علی آقا را مأذون و مأمور بهدایت طالبین و ارشاد سلسله جلیله علیه نعمت اللهیه نمودم باید بعد از فقیر بھر نحو که صلاح داند در ترویج طریقت رضویه سعی نماید و طالبین راه‌هدی را راهنمایی کرده بمواعظ و نصایح سودمند فقرا و سلاک را بهره‌ور نماید و اذکار و اوراد را بطریقی که باو رسیده بطالبین تلقین نماید و شبهای جمعه احیاء داشته نیاز سبز کند و بعموم فقرا شفقت نموده مقرر آنکه عموم فقرا و اخوان اطاعت او را نموده و امثال او امر و نواهی آن فرزند را بر خود لازم دانسته و خلاف او امر و نواهی او را بهیچوجه جایز ندارند و انشاء الله از قراریکه نوشته شده عموم سلسله جلیله نعمت اللهیه رفتار خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی شهر شوال المکرم ۱۳۰۱ (مهر) محمد بن محمد حسن .

حضرت و فاعلیشاه علاوه بر اینکه بر تبه اجتهاد نائل آمده بود بنص پدر برمسند ارشاد نشست . حضرتش مجموعه کمالات و ادب بود . ریاست طریقت و شریعت را جمع داشت . در بسط علم و نشر معرفت ، افکار بلند و خیالات ارجمند داشت . بسال ۱۳۲۲ هجری قمری قبل از آغاز مشروطیت حضرتش مجمعی از دانش پژوههای شیراز ترتیب داد و بتأسیس مدرسه‌ای همت گماشت ولی تغییراتی پیش آمد که مجاهدات ایشان در آنوقت بی اثر ماند تا آنکه نهضت مشروطیت در رسید . جنابش سر حلقه طرفداران مشروطیت و قدوة احرار بود .

از طبقه روحانیون فارس نخستین رادمرد یکتائی که قدم بعرضه فداکاری نهاد و در تشیید مبانی مشروطیت رنج بسیار برد و مرارت بیشمار کشید، وی بود : در آغاز مشروطیت حضرتش فکرو عزم نخستین را باز در پیش گرفت و از جیب همت خویش مدرسه‌ای بنام مسعودیه در شیراز تأسیس فرمود (۱۳۲۴ هجری قمری) مدرسه مزبور اولین مؤسسه‌ای بود که در خطه فارس باروش نوین افتتاح و با همت و مجاهدت آن معارف‌پرور تا سنه ۱۳۲۷ هجری قمری دایر بوده است . تربیت یافتگان آن مدرسه از رجال و معاریف برجسته مملکت بوده و هستند .

جنابش پس از یکسال که در بستر بیماری بسر برد در دوم شوال ۱۳۳۶ هجری قمری ظهر پنجشنبه جهان فانی را وداع و بدرود فرمود . بر حسب وصیت جسد پاکش را بعبات عرش درجات نقل و در رواق پائین پای هفتاد و دو تن قرب پدر وجدش بخاک سپردند .

از آثار حضرتش بایستی کتاب طریق النجاة عن بعض الشبهات را نام برد که در نوع خود کم نظیر است .

سید اسمعیل اجاق کرمانشاهی (صادقعلیشاه) قدس سره



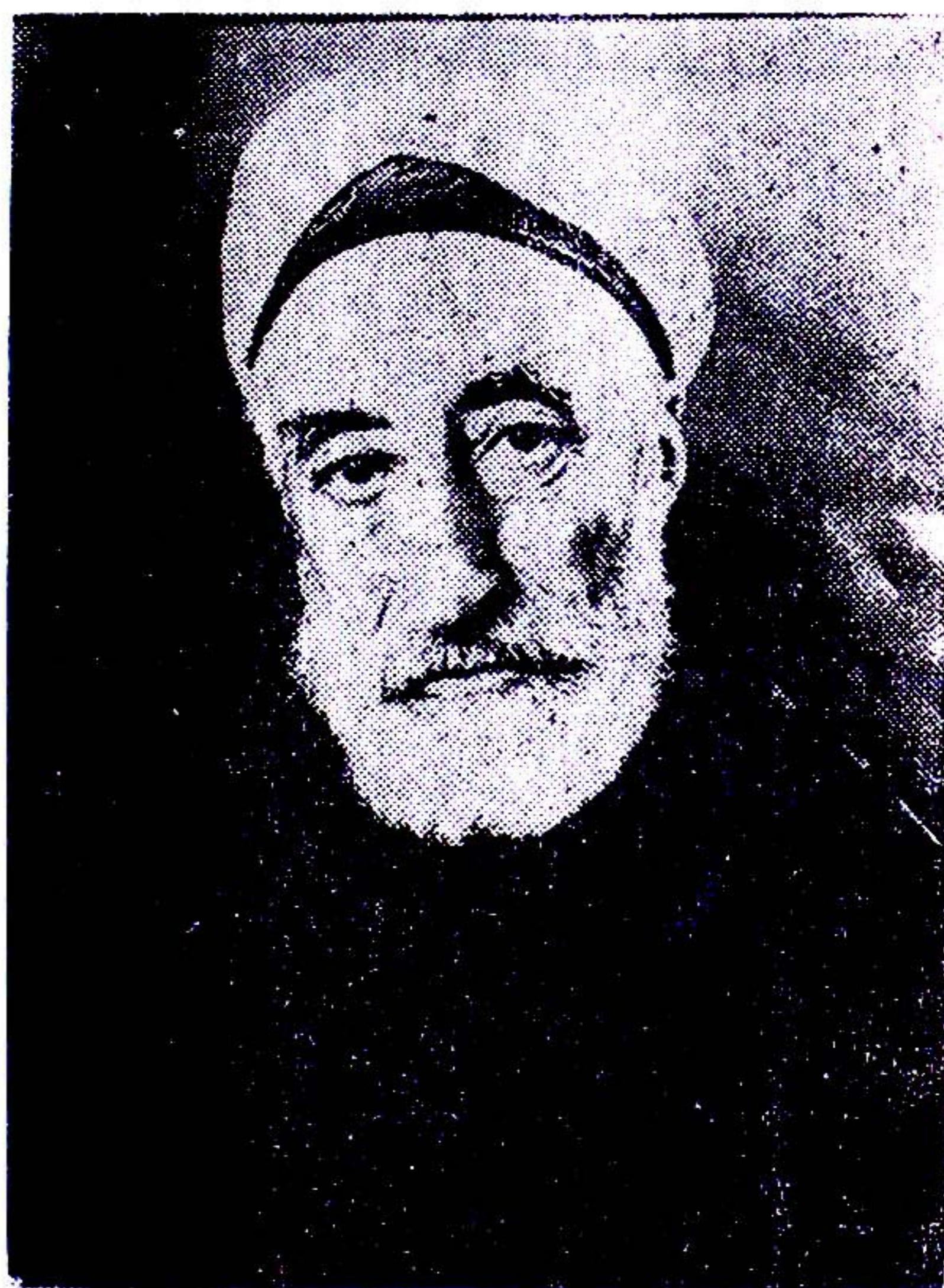
سید اسمعیل اجاق فرزند آقا سید محمود اجاق از سادات خمین در کرمانشاه تولد یافت والد ماجدش مردی صاحب‌دل و پرهیزگار بود. مقدمات علوم را در کرمانشاه از اساتید فن بیاموخت. در علم اعداد و طلسمات و قواعد جفر تبخّر و استادی کامل داشت. در حال طلب سالها بر ریاضات و اربعینات متعدد در نجف اشرف مشغول شد تا اینکه باتفاق حاج آقا بزرگ کرمانشاهی خدمت جناب آقای آقا محمد حسن کاشانی (عبدعلیشاه) مشرف و از وی تلقین ذکر یافت. مدتی بعد از طرف قطب زمان حضرت منورعلیشاه در کرمانشاه پیردلیل جناب حاج آقا بزرگ کرمانشاهی شد پس از رحلت حاج آقا بزرگ

از طرف حضرت و فاعلیشاه بسمت شیخوخیت اخوان کرمانشاه منصوب گردید
 سرانجام از سوی حضرت و فاعلیشاه قطبیت سلسله علیه جلیله نعمت اللهیه بحضرتش
 محول شد .

خانقاه حضرت سید علاوه بر کعبه درویشان پناهگاه مظلومان و آوارگان
 آن دیار بود . در غوغای مشروطیت منزلش مأمن رجال مشروطیت گردید .
 حکام استبداد رایارای تجاوز و تعدی بخانقاه سید نبود و مردم آن دیار از کوچک
 و بزرگ ، طرفداران مشروطه و استبداد و پیروان مذاهب مختلفه ارادت خاصی
 بحضرت اجاق مبذول میداشتند .

وفات سید در شعبان ۱۳۴۰ هجری قمری بسن ۹۰ سالگی در کرمانشاه
 اتفاق افتاد . جنازه حضرتش را از کرمانشاه به نجف اشرف برده و در آنجا
 بخاک سپردند .

قطب الموحدين حضرت آقاي حاج ميرزا عبدالحسين ذوالرياستين
 نعمت اللهی شیرازی قدس سره (مونسعلیشاه)



استاد فقیر حضرت سلطان السالکین و برهان العارفین آقاي حاج ميرزا
 عبدالحسين نعمت اللهی الشهير به ذوالرياستين متخلص به مونس در طریقت
 ملقب به مونسعلیشاه در ربيع الاول سال ۱۲۹۰ هجری قمری شب میلاد حضرت
 رسول اکرم - ﷺ - از عالم غیب بعرضه وجود قدم گذارد .

اصل و نسب

والد ماجد ایشان حضرت زبدة الواصلین آقاي حاج علی آقا ذوالرياستين
 (وفاعلیشاه) فرزند حضرت قطب الموحدين و ملجاء السالکين آقاي حاج آقا محمد

منورعلیشاه بود و از طرف مادر نسب به حضرت قطب العرفاء الشامخین حاجی میرزا کوچک ملقب به نایب الصدر (رحمتعلیشاه) میرساند .

تحصیلات

حضرتش در ۷ سالگی به مدرسه رفته در ۹ سالگی به اراده پدر بزرگوار بآموزگار خصوصی آقا سید محمد نبی کربالی سپرده شد، در ۱۶ سالگی مقدمات فارسی و عربی صرف و نحو و پاره‌ای از فقه و اصول را از دانشمند مزبور فرا گرفت . بیان و منطق را از حکیم نصرالله در مدرسه منصوریه، حکمت ریاضی و قسمتی از هیئت، حساب، فیزیک، شیمی و جبر را نزد میرزا عبداللہ رحمت پسرزاده وصال (خاله زاده معظم له) و حکمت الهی را از آقا میرزا آقای جهرمی و آقامیرزا محمد هادی شاگرد حکیم نامبرده و شرح فصوص الحکم و غیره را از شیخ حسین سبزواری شاگرد مرحوم حاج ملاهادی سبزواری و شیخ المحققین اصطهباناتی و مکاسب و طهارت و ریاضی را از مرحوم آقا شیخ محمد باقر اصطهباناتی (شهید رابع) و حاج میرزا عبدالباقی و علم تجوید را از حاج شیخ عبدالنبی شیرازی و علم تفسیر و لمعه و بیشتر تعلیمات دینی را از حضرت قطب العارفین حاج علی آقا (و فاعلیشاه) طاب ثراه و مرحوم آیه الله العظمی آقای شیخ جعفر محلاتی بیاموخت .

پس از اتمام حکمت نظری برای استفاضه از معارف و حقایق الهی در خدمت پدر و الا گهر خود به مجاهدات نفسانی و سیر مراتب سلوک مشغول شد در طول زندگانی چندین اربعین در مشهد مقدس و شیراز موفق گردید در هفتم اربعین که با مر والد ارجمند خود بسن چهل سالگی در تکیه حافظیه شیراز معتکف بود و به مضمون من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه

(کسی که چهل بامداد را برای خدا خالص کند چشمه های حکمت از دلش برزبانش جاری میشود) شاهد مقصود پرده های تودرتوی تعینات را از چهره دلارای خود بکناری افکند و دریای دل بی کرانه حضرتش که باقیانوس متواج حقایق پیوست داشت متلاطم و جنبیدن گرفت چنانکه پس از ظهور تجلیات بوارق الهیه و شوارق ذاتیه از شوق و مستی ترجیع بندی بنام وفائیه از زبان مبارکش جاری گشت که مطلع بند اول آن اینست .

ای تو پیداتر از همه پیدا وی تو پنهان ز چشم هر بینا

خدمات فرهنگی و اجتماعی

از خدمات آن یگانه راد مرد بزرگ دینی و اجتماعی آنست که در بدو ندای مشروطیت در ظل ظلیل پدر والا گهر خویش از نظر خدمت بدین و کشور اسلامی بتأسیس انجمنهای اسلامی و انصار و عهده داری ریاست آنها که قاطبه علماء اعلام و تجار و اصناف عضویت داشتند اقدام و سپس بتأسیس مدرسه مسعودیه (۱۳۲۵ هجری قمری) و ایجاد مطبعه پارس و انتشار روزنامه وزین احیا (۱۳۳۰) هجری قمری بمدیریت خود قیام و مردم فارس بلکه عموم ایرانیان را بحقوق حقه ملی آگاه و موجبات بیداری جامعه را بهمت مردانه و فداکاری مخصوص از هر حیث فراهم نمود باتوجه بموقعیت و مراتب قدرت که در آن زمان بارباب سلطه و نفوذ و زمامداران وقت اختصاص و انحصار داشت عملی فوق العاده و خارج از حدود استعداد افراد عادی بود .

مقام

بعد از فوت مولانا سید اسمعیل اجاق صادقلیشاه کرمانشاهی جانشین

پدر بزرگوار پس از چند سال مقام شیخیت در سال ۱۳۴۰ هجری قمری بامر معظم له اخوان سلسله علیه نعمه الهیه رضویه مرتضویه مصطفویه الهیه را به پیشوائی خود مفتخر ساختند .

سفر

در سال ۱۳۱۸ هجری قمری همراه حضرت و فاعلیشاه والد ماجد، و بسال ۱۳۴۰ هجری قمری به تنهایی بمکه معظمه مشرف گردید در سفر اول کتاب انیس المهاجرین را که مشتمل بر دقائق حقایق و عوالم ملکوتی والهی است به خامه گهربار خود مرقوم فرمود .

در حدود سال ۱۳۰۸ شمسی بر حسب تقاضای جمعی از اخوان تهران از شیراز بمركز تشریف آورد و محل اقامت رسمی خود را در تهران انتخاب فرمود .

علاوه بر این حضرتش دفعات بسیار در اکثر نقاط ایران و عراق عرب مسافرت و در هر جا که نزول اجلال میفرمود سوختگانی را بنفس گرم و آتشین خود مشتعل و مردگان را بدم روح القدسی حیات نوینی میبخشود .

تالیفات

کتب زیر را ب سرمایه شخصی خود طبع و در دسترس طالبان قرار داد .

۱ - مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه تألیف عزالدین محمود کاشانی

بتصحیح و مقدمه آقای جلال همائی استاد محترم دانشگاه تهران .

۲ - مرآت الحق تألیف حاج محمد جعفر کبودر آهنگی (مجدوب علی شاه)

۳ - مراحل السالکین

- ۴ - پاره‌ای از رسائل جناب شاه نعمت‌الله ولی قدس سره .
 از این گذشته آثار عدیده از جنابش بیادگار است بشرح زیر :
- ۱ - مونس السالکین .
 - ۲ - دلیل السالکین تألیف ۱۳۳۴ هجری قمری .
 - ۳ - برهان السالکین تألیف ۱۳۵۲ هجری قمری .
 - ۴ - رساله جبر و تفویض تألیف ۱۳۴۱ هجری قمری .
 - ۵ - رساله کشفیه تألیف ۱۳۴۹ هجری قمری .
 - ۶ - رساله نجات از شبهات تألیف ۱۳۴۰ هجری قمری .
 - ۷ - حواشی بر مثنوی ملائی رومی علیه‌الرحمه .
 - ۸ - رساله ادربسیه تألیف ۱۳۴۰ هجری قمری .
 - ۹ - تاریخ حب الوطن منظومه در سه جلد .
 - ۱۰ - رساله روحیه .
 - ۱۱ - رساله طول عمر تألیف ۱۳۱۴ شمسی .
 - ۱۲ - انیس المهاجرین و مونس المسافرین .
 - ۱۳ - جلد اول دیوان مونس که در زمان حیات فقید سعید وسیله این جانب جمع‌آوری و تنظیم و منتشر شد .
 - ۱۴ - جلد دوم دیوان مونس .
- اشعار حضرتش از غزل و تضمین و قصیده و غیره علاوه بر دقایق عرفانی دارای حلاوت و تازگی خاصی است که در اشعار گویندگان عرفانی اخیر کمتر نظیر دارد در شعر مونس تخلص میفرمود . اینک برای نمونه دو غزل را در زیر نقل میکنیم .

کفر و دین

کفر و دین در بر عشاق نکوکار یکی است
 کعبه و بتکده و سبحة و زنتار یکی است
 اگر از دیده تحقیق بعالم نگری
 عشق و معشوقه و عاشق دل و دلدار یکی است
 تا که در میکده من پای نهادم دیدم
 اهل آنجا همه مست می و هشیار یکی است
 گرچه ذرات جهان جمله انا الحق گویند
 لیک از آنجمله گرفتار سر دار یکی است
 ما همه چون نی و تو خود همه دم نائی ما
 چون حقیقت نگری اینهمه گفتار یکی است
 آفتاب رخ او تافت بمرآت قلوب
 مختلف گرچه نماید همه انوار یکی است
 با همه خلق جهان صلح و اندر بر من
 جور اغیار و سر مرحمت یار یکی است
 مختلف گرچه بود درد من و درمانش
 خوش دلم زانکه طبیبم یک و عطار یکی است
 پیش نا اهل نهان کن سخن حق مونس
 که بر او خذف و گوهر شهوار یکی است

گفتم به چشم

گفت شیخ ره مگیر از دل نظر گفتم بچشم
گفت حق را طالبی برمن نگر گفتم بچشم
گفتمش وصل حقم ممکن شود در راه فقر؟
گفت گر دوزی ز غیر او نظر گفتم بچشم
گفتمش حیف است پای خودنهی بر روی خاک
گفت برگو دانی ارجای دگر گفتم بچشم
گفت اگر خواهی شود چشم تو بینای اله
خاک راهم را نما کحل بصر گفتم بچشم
گفت شرط دیگری باشد برای وصل دوست
آنکه از زاری نمائی دیده تر گفتم بچشم
گفت شرط است آنکه تا گردی مراقب روز و شب
چشم خود را حلقه سان دوزی بدر گفتم بچشم
حاصل ای مونس بقا خواهی فنا باید فنا
در وفا شو نیست وز هستی گذر گفتم بچشم

فهرست آیات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۹	ارنى انظر اليك	۱۴	ان الله لا يغفر ان يشرك به

فهرست احاديث و سخنان بزرگان

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۰	لن يتصل المرء ...	۱۰	الكريم اذا وعد وفى
۳۲	من لاشيخ له لادين له	۱۰	اذا جنيت فاعتذر
	من لاشق له فللقاء له	۱۰	افضل الناس انفعهم للناس
۹۹	من اخلص لله اربعين صباحا ...	۱۰	الحسد سجن الروح
		۱۰	انفع الدواء ترك المنى

فهرست اسماء رجال و نساء

صفحه	نام	صفحه	نام
۳۰-۳۱-۳۲	امام محمد غزالی		الف
۳۱	ابوالنجيب	۴۱-۳۶-۳۵-۵	ابوالفتوح صعيدى
۳۶	ابن فارض		ابومدين (ابوالنجاشعيب بن الحسين)
۳۶	اولجايتو خان (محمد خدا بنده)	۴۱-۳۵-۳۴-۵	
۳۸	ابراهيم	-۳۴-۳۳-۵	اندلسى (شيخ ابومسعود)
۳۸	اسماعيل	۴۱-۳۵	
۳۸	ابى عبدالله	۴۱-۳۳-۳۲-۳۱-۶	ابوالفضل
۳۹	ابو على سينا	-۳۰-۶	امام احمد غزالي (ابوالفتوح)
۴۲-۴۹-۵۷	امير تيمور	۴۱-۳۷-۳۳-۳۲-۳۱	
۴۳-۵۷	احمد شاه بهمنى	-۲۹-۲۸-۶	ابوالقاسم (على الجرجانى)
۶۲-۶۳-۸۵	آغا محمد خان	۴۱	
۶۲-۶۳	اصلان خان	۱۱	ام السالمه
۶۳	احمد خان تيمورى	۱۱	ابوالحسن يسار
۶۹	احمد پاشا	۳۴-۱۷	احمد حنبل
۸۰-۹۱	امام حسين ع (سيد الشهداء)	۱۹-۱۸	ابو حنيفه
۸۲	اسكندر شيروانى	۳۸-۱۹	امام ياقعى
۸۵	امير قاسم خان	۲۸-۲۷	ابو عثمان مغربى (سعيد بن سلام)
	ب	۴۱	
	بوالبركات (ابوالبركات هبة الله ابن مبارك)	۲۹	ابو سعيد ابى الخير
۴۱-۳۳-۶		۴۱-۳۰-۲۹-۶	ابوبكر بن عبدالله نساج

نام	صفحه	نام	صفحه
بوعلی کاتب (ابوعلی حسن بن احمد)	۴۱-۲۷-۲۶-۶	حاجی ملاجعفر شوشتری	۶۳
بایسنقر میرزا	۴۹	حیدرعلی	۶۴
بحر العلوم	۷۱-۷۰	حیاتی (بی بی حیاتی)	۷۳
		حاج میرزا عبدالکریم	۸۱
		حاج معصوم	۸۷-۸۵-۸۴
ت		حاج میرزا زین العابدین قزوینی	۸۴
تقی الدین	۵۸	حاج محمدحسن	۸۷
		حاج میرزا احسن فسائی	۹۳
ج		حاج آقا بزرگ	۹۶
دکتر جواد نوربخش (نورعلیشاه)	۲-۱	حاج ملاهادی سبزواری	۹۹
جنید - (ابوالقاسم - سید الطایفه -		خ	
لسان القدم)	۴۱-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۶	خلیل الله ثانی (میرشاه برهان الدین)	
جعفر	۳۸	۵۹-۵۸-۵	
جلال الدین	۳۹	خلیل الله اول (میرشاه برهان الدین الحسینی)	
جانی	۶۷-۶۱	۵۸-۵۷-۴۸-۵	
جعفر محلاتی	۹۹	خواجه ظهیر الدین عبدالله	۵۱
جلال همائی	۱۰۱	د	
ح		داودطائی (ابوسلیمان)	۱۹-۱۸-۶
حسینعلی شاه (حاج محمدحسین شیخ زین الدین)		۴۱-۲۰	
-۷۸-۷۷-۷۱-۶۳-۴		دولتشاه	۳۷
۸۱-۸۰-۷۹		درویش حسینعلی	۶۶-۶۲
حبیب الدین (محب الله ثانی)	۵۹-۵۷-۵	ر	
حبیب الدین (محب الله)	۵۹-۵۸-۵۷-۵	رحمتعلی شاه (حاج میرزا زین العابدین)	
حبیب عجمی	۴۱-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۶	میرزا کوچک، نایب الصدر	۸۵-۸۴-۴
حسن بهمری (حسن بن یسار (ابوسعید)		۹۹-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶	
-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۷		رضا علی شاه (سید، شاه علیرضا دکنی)	۵
۴۱-۱۷-۱۶		۷۹-۶۱-۶۰-۴۸	

صفحہ	نام	صفحہ	نام
۷۸	شیخ زاہد گیلانی ثانی	۱۳	رابعہ
۹۹	شیخ المحققین اصطہباناتی	۲۰	رضاً (امام رضا ع)
	ص	۳۹	رکن الدین
	صادق علی شاہ (معروف بہ سید اسمعیل اجاق)	۴۷	رضا قلیخان ہدایت
۱۰۰-۹۶-۳		۶۳-۶۲	رستم خان
۴۱-۳۶-۵	صالح (سید رضی الدین)	۸۲-۷۳-۷۱-۶۴-۶۳	رونق علی شاہ
۳۸	صالح	۸۲-۶۴	رضا علی شاہ ہراتی
۶۳	صفا علی		س
۸۰	صفر خان		سری سقطی (ابوالحسن یا ابوالحسین)
۸۱	صدر الممالک اردبیلی	۴۱-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۰-۶	
۸۵	صفی	۷۹-۲۴-۲۱	سعدی
	ط	۳۳	منہجر
۷۳	طوطی		سرخ عایشہ (سید ابوالمعالی محمد سعید -
	ع	۷۳	الحسینی)
	عبد العسین (ذوالریاستین، مونس علی شاہ)	۸۱	سید حمزہ
۹۸-۳		۸۵	سایمان خان (اعتماد الدولہ)
۴۱-۲۶-۲۵-۶	علی رودباری (ابو علی)	۹۶	سیدہ جمود اجاق
	علی رضا (امام علی بن موسی الرضا ع)		ش
۶۴-۴۱-۶			شمس دین (میر شاہ شمس الدین محمد ثالث)
-۹-۸-۷-۶	علی ع (بوالحسن، مرتضی)	۶۰-۵۹-۵	
۸۳-۴۷-۴۱-۱۱-۱۰			شمس دین (میر شاہ شمس الدین محمد ثانی)
۳۷-۲۷-۹	عبدالرحمن جامی (نور الدین)	۵۹-۵	
۲۵-۲۳-۲۲-۱۳	عطار		شمس دین (میر شاہ شمس الدین محمد اول)
۱۵	عمر عبدالعزیز	۵۹-۵۷-۵	
۲۰	علی کرخی	۱۷	شافعی
۲۴	علی سہل	۲۰	شاپور ذوالاکتاف
۳۱	عین القضاة	۳۶	شہاب الدین
۳۸	علی	۳۹	شمس الدین مکی
۳۸	علی بن الحسین ع	۴۲	شعیب ع
۳۹	عضد الدین	۵۷-۴۹	شاہرخ (میرزا شاہرخ)
۴۴-۴۰	عبدالرزاق	۶۰	شمس الدین دکنی
۴۰	عیسی ع	۶۳	شوق علی

نام	صفحه	نام	صفحه
منورعلیشاه (۴-۴۵-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-)	۴۹	عمر شیخ	۴۹
۹۲-۹۳-۹۴-۹۶-۹۸-۹۹	۶۲	علیمرادخان	۶۲
مستعلی شاه (حاج زین العابدین شیروانی)	۶۴	عین علی هراتی	۶۴
۴-۴۵-۸۲-۸۴-۸۵-۸۷	۶۴	عونعلی	۶۴
مجدوبعلیشاه (محمد جعفر) ۴-۶۴-۷۱-	۸۰	عبدالله خان	۸۰
۸۰-۸۱-۸۲-۸۴-۱۰۱	۹۶	عبدعلیشاه (محمد حسن کاشانی)	۹۶
معصومعلیشاه (میر عبدالحمید یا سید)	۹۹	عبدالله رحمت	۹۹
۴-۴۸-۶۰-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶	۹۶	عبدالنبی	۹۶
۶۷-۶۸-۷۷ و موارد بسیار دیگر	۱۰۱	عزالدین محمود کاشانی	۱۰۱
میر محمود (شیخ محمود دکنی) ۵-۶۰-			
معروف کرخی (ابو محفوظ) ۱۹-۲۰-			
۲۱-۲۲-۴۱			
محمد (ص) (احمد، مصطفی، رسول الله)	۸	فاطمه ع	۸
۷-۸-۹-۲۶-۳۲-۳۸-۴۱-	۲۰	فیروزان یافیروز	۲۰
۴۷-۸۸-۹۳ و موارد بسیار دیگر	۵۲	فرهاد	۵۲
مولوی (جلال الدین رومی) ۸-۱۰۲	-۶۱-۴۸	فیضعلیشاه (میرزا عبدالحسین)	-۶۱-۴۸
مالك دینار	۶۷-۶۲		۶۷-۶۲
محمود غزنوی	۶۳	فیروزالدین	۶۳
موسی ع	۷۹-۷۸-۷۱	فتحعلیشاه	۷۹-۷۸-۷۱
محبی الدین (ابن عربی) ۳۳-۳۵-۳۶-			
۳۹-۵۱-۵۲			
میر عبدالله		کمال الدین - (میر کمال الدین عطیة الله ثانی)	
محمد	۵۹-۵		۵۹-۵
موسی		کمال الدین (میر شاه کمال الدین عطیة الله اول)	
میر حاتم	۵۸-۵		۵۸-۵
محمد باقر (ع)	۳۶	کمال الدین اسماعیل	۳۶
میر حسینی	۳۸	کمال الدین یحیی	۳۸
میرزا اسکندر	-۶۳-۶۱	کریمخان زند (وکیل الرعایا)	-۶۳-۶۱
میر سید شریف جرجانی	۸۰-۶۷		۸۰-۶۷
مشتاقعلیشاه ۴۸-۶۲-۶۳-۶۸-۶۹-۷۸	۸۱	کوثرعلیشاه (حاجی ملارضا همدانی)	۸۱
مظفرعلیشاه			
محمود شاه بهمنی			
میر شمس الدین محمد		منورعلی (حاج آقا محمد، یا محمد حسن)	

صفحه	نام	صفحه	نام
۶۷-۶۸-۶۹	نور دین (سید نورالدین، شاه ولی، شاه نعمت الله)	۶۳	محمد کاظم خان شاملو
۵-۳۳-۳۵-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۴	ناصر	۶۳	مظهر علی
۴۵-۴۶-۴۷-۵۸	نجم الدین کمال کوفی (کمال الدین کوفی)	۶۵-۶۴	محمد علی
۳۵	نور الله	۶۴	محمد باقر بهبهانی
۵۷	نظام علی شاه	۶۹	ملا عبدالله
۶۱	نظیر علی شاه	۷۰	ملا عبدالصمد
۶۲	نظر علی	۷۱	میر سید علی
۶۳	نادر	۷۶	منصور
۶۴	نصر الدین دارا بگردی	۷۸	ملا علی نوری
۷۹	نصر الله	۷۸	ملا محمد علی نوری
۹۹	و	۷۸	میرزای قمی
	وفاشاه (حاج علی آقا ذوالریاستین و فاعلی شاه)	۷۸	محمد حسن خان مروزی
۱۰۱-۹۹-۹۸-۹۷-۹۴-۹۳-۹۲-۳	وصال	۷۹	محمد تقی
۹۹	ه	۷۹	محمد علی پاشا
۳۸	هاشم	۸۰	محمد جعفر همدانی
	ی	۸۰	محمد مهدی (محقق نراقی)
	یافعی (شیخ عبدالله، ابوالسعادات، عفیف)	۸۱	میرزا ابوالقاسم ایروانی
۴۲-۴۱-۴۰-۳۷-۳۶-۵	الدین	۸۵	میر محمد مهدی
۷۱	یونس نبی ع	۸۵	محمد شاه
۹۳	یحیی	۸۵	محمد کاظم اصفهانی
		۹۳	میرزا سلیمان
		۹۳	محمد باقر
		۹۹	محمد نبی کر بالی
		۹۹	میرزا آقا جهرمی
		۹۹	محمد هادی
		۹۹	محمد باقر اصطهباناتی (شهید رابع)
		۹۹	میرزا عبدالباقی
			ن
			نور علی شاه اصفهانی (میرزا محمد علی)
			۴-۴۸-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۶

فهرست مکانها

صفحه	نام	صفحه	نام
۶۱/۶۰	حیدرآباد		الف
۷۹	حجاز	۳۳/۵	اندلس
	خ	۶۸/۶۷/۶۳/۶۲/۶۱/۴۸/۳۶	اصفهان
۶۳	خراسان	۷۸/۷۷/۶۹	و موارد بسیار دیگر
۷۷	خوانسار	۶۵/۶۴/۶۱/۶۰/۴۸/۴۳/۳۸	ایران
۹۶	خمین	۹۱/۸۴/۸۲	و موارد بسیار دیگر
	د	۸۲/۶۳	افغان
۶۱/۶۰/۵۷/۴۸/۴۳/۵	دکن	۸۱	اردبیل
	ر	۹۹	اصطهبانات
۲۵/۶	رودبار		ب
	ز	۱۷/۱۵/۱۳/۱۱	بصره
۶۴	زابل	۳۲/۳۱/۳۰/۲۵/۲۳/۲۲/۲۰	بغداد
	س	۶۹/۳۴/۳۳	و موارد بسیار دیگر
۳۶/۳۱	سهرورد	۳۶	بربر مغرب
۴۲/۳۷	سمرقند	۵۷	بیدردکن
۴۲	سبز	۶۱	بحر عمان
۷۱	سلیمانیه	۶۴	باغ عرش برین
۷۷/۷۴/۷۱	سرپل ذهاب	۸۰	بیوک آباد
۹۹	سبزوار		ت
۷۶/۷۵/۷۴	سومنا	۳۵	تلمسان
	ش	۴۳	توران
۳۵	شبیلیه	۵۸/۴۳	تفت
۳۶	شام	۱۰۱/۷۹/۷۸/۶۸/۶۳	تهران
۳۸	شبانکاره	۸۵/۸۲/۸۱/۷۷	تبریز
۶۵/۶۳/۶۲/۶۱/۴۳/۳۹	شیراز		ج
۷۹/۶۹/۶۷/۶۶	و موارد بسیار دیگر		جده
۸۲	شماخ	۸۳/۸۲	ح
	ص		حلب
۲۴	صنعا	۳۸	



پیران طریقت

صفحه	نام	صفحه	نام
۱۱۲			
	ک		ط
۲۹/۲۸	کرگان	۳۰/۲۹/۲۸	طوس
	م	۶۷/۶۵	طبس
۶۹/۶۸/۵۷/۴۴/۴۳/۵	ماهان		ع
۱۱	ميسان بصره	۳۵	عباد
۸۲/۷۹/۴۲/۳۶/۲۶	منصر	۱۰۱/۸۴/۸۲/۸۰/۶۹/۶۴/۶۲	عراق
۱۰۱/۸۲/۸۱/۷۹/۷۱/۲۷	مکه	۸۲	عربستان
۴۲	ماوراء النهر		ف
۷۷/۶۸/۶۵/۶۳/۴۳	مشهد	۹۹/۹۵/۶۲/۶۰/۳۸	فارس
۶۳	مورچه خورت	۹۳	فسا
۷۷/۷۳/۷۱	موصل		ق
۹۹	مجلات	۲۷	قبروان مغرب
	ن	۸۴/۳۲	قزوین
۲۳	نهاوند	۸۱	قم
۲۸/۲۷	نیشابور	۸۵	قمشه
۹۷/۹۶/۷۰/۶۴	نجف		ک
	ه	/۷۸/۶۹/۶۸/۴۴/۴۳/۴۰/۵	کرمان
۸۵/۸۴/۸۱/۷۰/۳۱	همدان	۸۸/۸۲	
/۶۷/۶۴/۶۱/۵۷/۴۳/۳۸	هندوستان	۲۲/۲۰	کرخ
۹۱/۸۲/۸۰/۷۹		۴۳	کوه بنان
۸۲/۷۷/۶۸/۶۳/۵۸/۴۳/۴۲	هرات	۱۰۳/۸۶/۷۵/۷۴/۵۶	کعبه
	ی	۹۶/۸۰/۶۸/۶۳	کاشان
۵۸	یزد	۸۲/۸۱/۸۰/۷۰/۶۹/۶۴	کربلا
		۱۰۰/۹۷/۹۶/۷۸/۶۴	کرمانشاه
		۸۰	کبودرآهنگ



**PUNJAB UNIVERSITY LIBRARY
QUAID-I-AZAM CAMPUS LAHORE**

Call No.

Accession No.

The book was drawn from the library on the date last marked. it can be retained for the period permitted by the rules governing the class of your membership.

Text books and current periodicals must be returned within three days.

--	--	--	--



1767